و سرمایهٔ آفرینش داستان محمدت سرمیخوانند) گویم (نیروی اصل بیان سگالش الٰهی
بی ز حاصل آید) هرآینه (در چنین دانش‌کدهٔ خورشید حقیقت از چشم و گوش) دست نارسائی[۲]
بدیرینی خود بیوزاد - و از حیرت‌زائی بخموشی سر آگاهی برفرازد - و همگی برگزیدگان الٰهی
(که چمن پیرایان ریاحین اخلاق - و پردهٔ گشایان اسرار انفس و آفاق اند) آموزش الٰه را عنوان پرایش
ساد که درین بارگاه جلال دفتر دانائی خود را بآب فراموشی داده خط بخدائی میبوزند - و رقم
سخن‌پردازی در نوردیده زبان بی‌زبانی گشادند - پس همان بهتر که این بادیه بیسامانی
حیرانی بنگاشتن سوانح دولت جاوید طراز رو بدل آورد[۵] - و بیک شغل والا در کار دشوار را
قدرت برسازد ۰ ۰ رباعی ۰

سبحان الله خدای بی‌شبه و مثال ۰ کاموخت چو شاه آینهٔ حسن و جمال
کنهش ز حد فکر برون عزّ و جلّ ۰ حرفش ز خط عقل فزون جلّ جلال

دیدهٔ باریک‌بینش اصطرلاب آفتاب ذات - و دل حق‌گزینش رصدخانهٔ سماوات صفات - نژاد بزرگ
روی خوش - خوی نیک - پیشانی گشاده - قامت معتدل - فطرت عالی - همت والا - نیت
صافی - توکل بردوام - دانش برکمال - گرد آمدن گوناگون هنر - حوصلهٔ فراخ - آئین سلوک
شجاعت شگرف - رای درست - تدبیر گزین - بخشش بی‌محابا - بخشایش بیکران - افزایش
عاطفت - صلح کل - انبوهی ملک - فراوانی ارباب اخلاص - بسیاری مبارزان یکجهت
فزونی مال - فراهم شدن نفائس عالم - صفای ضمیر - پاکی از آلایش تعلّق - پیشوائی جهان
معنی - آگهی دایمی - چگونه در یک جای فراهم آید - و چسان یک‌تن بردوش همت
بر دارد ۰ ۰ قطعه ۰

سپهر دانش و بینش یگانه اکبر شاه ۰ که همچو صبح بروی جهان گشاده جبین
شهی که دیده ز آموزگار دل تعلیم ۰ شهی که یافته از مرشد خرد تلقین

تبارک الله آفریدگاری که طرازندهٔ اورنگ شاهی را مظهر اسمای جمالی و جلالی گردانید - و دارندهٔ
لوای ظلّ الٰهی را مصدر نعوت مکارم و معالی ساخت ۰ ۰ نظم ۰

خضر سکندر منش چشمه زای ۰ قطب رصد بند مجسطی[۶] گشای
مایهٔ[۷] درویشی و شاهی درو ۰ مخزن اسرار الٰهی درو
سرور[۸] شاهان به توانائی ۰ نامور دهر به دانائی

---

(۲) نسخهٔ [ب ل] نیایش (۳) در [اکثر نسخه] بازنداشتند (۴) نسخهٔ [ز] بپردازد (۵) نسخهٔ
[ر] آورده بیک شغل (۶) نسخهٔ [ل] محیط نمای (۷) نسخهٔ [ل] پایهٔ (۸) نسخهٔ [ز] خسرو شاهان ۰

تا شب‌وروز است شبش روز باد * گوهرِ شاهیش شب افروز باد

اگر خویشتن را افتان و خیزان ببارگاهِ مدحتِ او نرساند گویائیِ زبان را سعادت نه بخشیده باشد و دانائیِ دل را فروغِ حقیقت نداده - و اگر با دستِ کوتاه بنان و خامهٔ شگفته زبان بسرآغازِ آن مي پردازد در طوفانِ شرمگیني مي‌درآید - و از من[۲] تا خاشاکِ دریا ره نمي‌ماند - شرائفِ شمائل و جلائلِ مکارمِ او (که معلومِ صدر نشینانِ افلاک است) چگونه در بیانِ آلودگانِ خاک درآید - و کرا یارا که از حوصلهٔ شناسائي قدمے فراتر نهد - سزاوارِ آگهي آنست که دل ازین برگرفته بدستیاریِ بازوی توکّل به همان‌شگرف‌کاري پردازد - و پذیرای پیامِ غیبي شده دل را از وسوسهٔ دیوِ نفس باز دارد - و بارگاهِ صورت و صفوتکدهٔ باطن را بدین جادوی حلال نظرفریبِ ژرف نگاهانِ دشوار پسند گرداند - و سپاس‌سرائیِ گوناگون‌حقوق را قدرے بگذارد - و همان شغلِ دولت آرایی را فراپیش‌نهد - و افسونِ بیداریِ خفتگان وطلسمِ هُشیاریِ‌مستان بر پیشطاقِ هستي آویزد * نظم *

خیالے درین نامه کردم نگار * که ماند زمن در جهان یادگار

مگر کز تماشای این بوستان * درودے رسد بر من از دوستان

بدریوزهٔ همّتِ باستـــان * من و گفت‌وگوی همان داستان

(چون بر منِ تهي‌دست بخشودند - و در مقصود گشادند) چنان برخاطرِ صافي پرتو انداخت که هرسي‌ساله سوانحِ کشورخدای را جداگانه دفترے نگاشته سعادت‌نامهٔ خود را تازه فروغے بخشد - و سخن پژوهانِ روزگار را از بارِ گرانِ انتظار قدرے سبکدوش گرداند - و لختے از نیرنگیِ اقبالِ گیتي خدیو[۳] نشاط افزای جهانیان آید - و فیضِ الٰهي بردور و نزدیک صلای عام در دهد ازین رو سلسلهٔ قرونِ نامتناهي را از عنفوانِ هستیِ خدیوِ خدا آگاهان سرآغاز گردانید - و بدین جوشِ آسمان پیوند کوسِ شادماني را بلند پایگي بخشید * رباعي *

امّید که این نامه گرامي گردد * مطبوعِ جهان بدرستکامي گردد

از یُمنِ قبولِ شاهِ دانش پرور * نامے یابد[۴] چنانکه نامي گردد

(اگرچه از اورنگ نشینیِ آن سالارِ فرمان‌دهانِ دادگر اواسطِ سالِ هفدهمِ الٰهي ست) لیکن از هنگامِ چهرهٔ افروزیِ شاهدِ آفرینش آغازِ قرنِ ثاني پیامِ جاوید دولت آورد * نظم *

فرخنده باد یا رب بر مملکت‌ستاني * از مبدأِ ولادت آغازِ قرنِ ثاني

تا بخت[۵] پایدارش افشرده پای‌دولت * مانند ملکِ باقي نامِ جهان‌فاني

---

(۲) نسخهٔ [ز] و این خاشاک دریا ره نمي‌یابد (۳) نسخهٔ [ب] خداوند (۴) نسخهٔ [ب ز] ماند
(۵) نسخهٔ [ل] تخت نامدارش *

سفل و حال و اسباب او را ... برادرزاده ... رسانیدند - و اعتماد ... و ... برادرزاده
... بدر میبردند - و ابراهیم‌حسین میرزا (که پیشتر اعتمادخان آمده بود) برگشته ... میبرد
رفتند - و اعتمادخان خدمت ... دارد - حضرت شاهنشاهی ... و ... ميرزا ...
که میرخان شیرخان را بدست آرند - آن جماعت گریخته خود را ... و ...
باسباب و اشیای ایشان ... دستبرد نمودند - و روزِ آدینه بیست‌وششم آبان ماهِ الٰهي سوانح
شنبه غرّا رجب عرصهٔ دلگشای شهرِ پتن (که در سابق بنهرواله شهرت داشت) مخیّمِ سرادقات
اقبال گشت - و طبقاتِ انام از اشراف تا محترفه جوق جوق اعتماد برمعدلت و رافت شاهنشاهي
نموده بدولتِ زمین‌بوس سعادت‌پذیر گشتند - و بمیرزاخان توجّه عالي فرموده ارشهادت بیرام‌خان
پرسیدند - و ازروی عاطفت بر زبانِ مقدّس گذشت که پتن را باو مرحمت فرمودیم - و باشعل او
چون سامانِ نگاهداشت ندارد سیّد احمدخان بحراستِ اینجا متعیّن باشد - و آیینِ مقامِ دانشمای
حکیم عین‌الملک را نیز تعین فرمودند که اعتماد خان و میرابوتراب را بدرگاهِ والا آورد - و میرزا مقیم
(که بمیرزا شرف‌الدّین حسین خویشي داشت) از بیشتدمان راهِ سعادت گشته شرفِ آستان‌بوس
دریافت - و هم دراینجا یادِ نیکوخدمتی مظفّرخان فرمودند - چون بمیرزاي قدرداني هنر برنیاب او
چیره‌دستي نمود منشورِ مقدّس شرفِ صدور یافت که عزیمتِ سفرحجاز را برطرف نموده
رو بقبلهٔ درگاه آورد - و روزِ آدینه‌بیست سیومِ آذر ماهِ الٰهي هفتمِ رجب بصوبِ احمدآباد
نهضتِ معلّی فرمودند ॰

و چون موضعِ جوتانه[۲] موردِ اعلامِ ظفرقرین شد بتحقیق پیوست که مظفّرِ گجراتي (که
دست‌آویزِ تسلّطِ گجراتیان بود) از شیرخان فولادي جدا شده درین نواحي سراسیمه میگردد
میرخان یساول و فرید قراول[۳] را فرستادند - و از عقبِ اینها ابوالقاسم نمکین[۴] و کرم‌علي را رخصت
فرمودند که تفحّص نموده آن سرگردانِ بادیهٔ حیراني را بدرگاهِ والا آورند - میرخان چون قدرت راه
آمد چتر و سایبانِ او بدست افتاد - میرابوالقاسم و کرم‌علي (که از عقب رسیده بودند) گرفته
پیشتر روان شدند - آخر میرخان او را (که در غلّه‌زارے پنهان شده بود) بدست آورده
بحضورِ اقدس آورد - آنحضرت ترحّم فرموده اورا به کرم‌علي سپردند - و درشبِ همین روز
میر سیّد حامد بخاري و اُلغ‌خان حبشي بالشکرِ خود آمده سجداتِ[۵] عبودیت بتقدیم رسانیدند
و مشرفِ عنایاتِ خسرواني شدند - و زمانے ازین نگذشته بود که شاه فخرالدّین و حکیم

(۲) نسخهٔ [ا] چوربانه (۳) نسخهٔ [ا] میرخان قراول و فرید یساول (۴) نسخهٔ [ا ب ج] نمکین
با تمکین باشد (۵) در [بعضی نسخه] سجدهٔ عبودیت ॰

از سوانحِ نصرت بخش آنکه چون فتح گردید و اوباشِ آن ملک (که هرگاه فرصت یابند سر بفتنه برداشته باشند) آوازه انداختند که حکمِ مطلق بتاراج یافته اند شهرهای ابروی لشکر اقبال ناموس آبروی مردمان را غارت نمایند - اوباش دستِ تعدّی دراز نموده آغازِ تاراج نمودند - و فتنهٔ عظیم قائم شد - چون بمسامع خدیو معدلت رسید امرای کبار را طلب نموده تعیین فرمودند که این تاراج کنندگان را بسیاست رسانند - و اموالِ تاراج یافته را کشند[۳] - و خود بدولت بار عام داده ایشان بست را حاضر ساختند - جمعی از اوباشِ دیانت مند غارتگران را بحضورِ اقدس می آوردند - و بایشان خوان بست میکشتند - و اموال بصاحبان میدادند - در اندک فرصتی این فتنه و آشوب فرو نشست - و نوای امن و امان برخاست - و از فروغِ این معدلت ولایتِ نو بدست آمده مرزِ آرامش و آسایش گشت - و روزِ آبان دهمِ آذر ماهِ الٰهی چهاردهمِ رجب ظاهرِ احمدآباد مستقرِ رایاتِ اقبال شد و بمحضِ توجّهِ شاهنشاهی چنین کارت (که جمهورِ انام دشوار می شمردند) بآسانی برآمد و طوائف انام از شریف و وضیع روی بندگی بعتبهٔ خلافت آورده کامیابِ سعادت گشتند - و هرکدام درخورِ خویش شکرانهٔ نجات از شدائدِ روزگار بجای آورده منظورِ نظرِ والا شد - و احمدآباد (که مصرِ جامع این نشانه ایست) با سه صد و هشتاد پوره (که محلّاتِ آن شهرِ بزرگ است - و هر پوره بمثابهٔ شهری ست) از فروغِ مقدمِ شاهنشاهی و مآثرِ عدالت و جلالتِ ظلِّ الٰهی مهبطِ فیوضِ آسمانی شد - و آنحضرت مکرّرا ظلِّ ورود بران بلدهٔ گرامی انداختند - و آرزوهای چندین سالهٔ جهانیان برآمد - مظلومان نوازش یافتند - و ظالمان درگوِ گدازش فروشدند - صاحبانِ استعداد از خاوندهٔ قوّت بمجلای نعل خرامیدند - و درین روز بهجت افزا[۳] جشنِ وزنِ شاهنشاهی شد شادی در شادی و خرّمی در خرّمی روی نمود - آرزومندان[۴] را کام برآمد - و نیازمندان را دعا مستجاب گشت - و درین ایّام (که احمدآباد محفوفِ سرادقاتِ اقبال بود) ایلچیانِ امین خان غوری با پیشکشهای لایق بدرگاهِ معلّی شتافته دولت پذیرِ زمین بوس شدند - و ابراهیم حسین میرزا از راه تزویر عرضداشتی با پیشکش فرستاد - چون از صدق نیازی نداشت بموقفِ قبول نرسید •

توجه موکب مقدس شاهنشاهی از احمدآباد بندر کنبایت[۵] بتماشای دریای شور

(چون بمیامنِ قدومِ شاهنشاهی عرصهٔ دلگشای گجرات موردِ امن و امان گشت) حکومت و ایالتِ احمدآباد و این طرفِ آبِ مهندری بخانِ اعظم میرزا عزیز کوکه مکرمت فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ب] گرد کنند (۳) نسخهٔ [ل] افروز (۴) در بعضی نسخه آزمندان (۵) در [بعضی نسخه] کهمبایت •

[illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] بغرابت کرد [illegible] - و (هرچند [illegible]
این گروه [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible]) [illegible] رسید - [illegible] آن [illegible]
([illegible]) [illegible] این گروه [illegible]
که [illegible] در سر دارند - [illegible] که درین هنگام [illegible] - [illegible]
[illegible] و [illegible] بمقتضای [illegible]
و این [illegible] (چون [illegible] و [illegible] پادشاهی [illegible]) [illegible] که [illegible]
(که این [illegible] چنین معدلت روشنی دارد) محال است که [illegible]
گذارند - همان بهتر که خود را برکنار کشیده سر بشورش برداریم - [illegible] دیگر [illegible]
عالی اختیارالملک فرصت را دریافته راه گریز پیش گرفت - و [illegible] خان و [illegible] (که [illegible]
پیمان یکجهتی داشتند) در مقام رفتن بودند که میر [illegible] و [illegible] خود را رسانیدند
و بحرف و حکایت گرفته در پی گذرانیدن روزگار شدند - و نزدیک رسیده بود که [illegible]
ساخته همراه برند - و کار این دو کس را بانجام رسانده مسلک ادبار پیش گیرند - [illegible]
شاهبازخان رسید - و اندیشهٔ تباهِ آنها از قوت بفعل نیامد - شاهبازخان بخود اندیشید که اگر [illegible]
اختیارالملک میشتابم این گروه از دست میروند - پرده از روی کار این [illegible]
متوجهٔ عتبهٔ اقبال شد - و (چون ذاتِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهی عیارِ جمیع طوائف است)
بمقتضای نیتِ والا جوهرِ ناسرگیِ این مردم بزودی از باطن بظاهر آمد - و ببدانراد خود رسیدند
هم خیراندیشی و بزرگ‌منشیِ گیتی خدیو برعالمیان ظهور کرد - و هم رابطهٔ جهانداری انتظام
یافت - هم دوربینان تازه اقبال خوشوقت گشتند - و هم عمومِ خلائق را در گرفتاریِ این گروه
حجتِ صحیح بدست افتاد - و شاهنشاهِ زمان رقمِ نیکنامیِ خود بر صفائحِ ضمائرِ خواص و عوام
نگاشت - [اگر افسر آرای اقبال (بمقتضای دریافتِ معنویِ خویش یا بموجبِ التماسِ باغ‌نظران
عتبهٔ دولت) این بدگوهران را پیشتر ازین در بند کرفت] حقیقتِ حال بر عامهٔ خلائق (که
نرمان‌روایان را بیشتر بابِ ظاهربینانِ کوردل کار است) چگونه ظهور کردی -

و (چون خاطرِ جهان‌آرای شاهنشاهی از مهمِ این نادرستانِ دزدی واپرداخت) استیصالِ
میرزایانِ فتنه‌جوی پیشنهادِ همتِ والا شد - چه ازان باز (که این گروهِ حق ناشناس از ماسود
هناکامی باین دیار آمدند) بروده و آنحدود بدستِ تغلّبِ ابراهیم حسین میرزا در آمده بود

---

(۲) نسخهٔ [ل] سفر کشیده نبودند (۳) در [چند نسخه] در گذرانیدن روزگار شدند -

[illegible]

آزمودن شجاعت میخواستند که در معرکهٔ پیکار بنفس مقدس خود شمشیر زنند] میفرمودند
خسته میگردانند که خود مدت امتداد ایلغار فرموده آن منزلها را تاخت فرمایند ◦

ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهي بقصد ابراهیم‌حسین میرزا و معرکهٔ نبرد آراستن و شکست یافتن مخالف

(چون سزاوارئ افسر تاج‌بخشي صورت‌معانئ سرانجام امور سلطنت و تحولِ مصدرِ خدمت میداند) شهبازخان میربخشي را بسرعت روانه ساختند که امرای اخلاص‌اندیش را (که پیشتر بدفعِ میرزایان شتافته‌بودند) برگردانیده بموکبِ مقدسِ شاهنشاهي ملحق گرداند - و میرمحمدخان‌کلان[2] و خواجه‌جهان و شجاعت‌خان و صادق‌خان را بخدمتِ شاهزادهای اقبال‌مند در اُردوی معلّی گذاشته پای عزیمت در رکابِ نصرت نهادند - و خواجه عبدالله و جلال‌خان قورچي و رایسال درباري و آصف‌خان و جیمل و بهادرخان قوربیگي و منبل‌خان و آقا سرخ بدخشي[3] و منهرداس[4] و آدم تاج‌بند را همراه گرفتند - و دلاورخان را حکم شد که در حدودِ اُردو بوده نگذارد که کسی دیگر از عقبِ ما شتابد - و از مردمِ این همراه گرفتها زیاده از دو کس را تجویزِ آمدن نشد - که مبادا از هجومِ غازیانِ نصرت‌مند ابراهیم حسین میرزا از میان بدر رود - و [هرچند مخلصانِ حقیقت‌گزین (که بار سخن داشتند) تضرّع و زاري نمودند] سودمند نیامد - و فرمودند که وثوق بعنایتِ الٰهي چنانست که دفعِ این مُدبرِ تیره بخت را احتیاج به بسیاریِ لشکر نباشد - و از دور اندیشي (که اساسِ ملک‌گیري و جهانباني ست) حکمِ مقدس نفاذ یافت که لشکرِ پیش نیز ملحق گردد - و در همان‌شب (که خبرِ آن شوریده بخت بعرضِ مقدس رسید) قریبِ دو ساعت از شب مانده بر بادپای جهان‌نورد سوارِ دولت شده جولانِ اجلال فرمودند و ملک اشرف[5] گجراتي را (که ازان سرزمین آگاهي داشت) ضمیمهٔ بدرقهٔ اقبال ساختند - و دران تیزرفتاري بمقتضای حکمتِ الٰهي راهبران را غلط افتاد - آخر بروشنائی شمعِ اقبال راه بامنه دورتر شتافتند ◦

و از مُبشّراتِ غیبي (که سرمایهٔ ابتهاجِ همراهانِ رکابِ نصرت شد) آن بود که (چون صبح دمید - و نورِ جهان‌افروزِ نیّرِ اعظم زمین و زمان را فرا گرفت) آشوبي نمودار شد - در خاطرِ مقدس

---

(۲) در [چند نسخه] میرمحمدخان خان کلان (۳) نسخهٔ [ب ه] و وفا و سرخ بدخشي - و در [چند نسخه] و وفا سرخ بدخشي (۴) در [بعضی نسخه] منهرداس سهتل ◦ و در [بعضی] بهکبل
(۵) نسخهٔ [ب ه] شرق ◦

شاهنشاهي گذشت که اگر این آهو را شکار کنیم هرآینه نشانِ فتح و فیروزي[٢] ست - و باین نیت[٣] قلادهٔ چیته را سردادند - سردادن همان بود و صید کردن همان - چون حقیقتِ حال بر سعادت‌مندانِ بارگاهِ حضور منکشف شد یکدل هزار دل گشته سخن در راه گفتند[٤] - هرچند راه رفته‌میشد گردے از غنیم پدید نمي‌آمد - همانا از فوجِ نصرت‌قرینِ پادشاهي آگاهي یافته تیزتر رانده‌بود - و راه گم‌کردنِ مجاهدانِ اقبال نیز از اسبابِ دیر رسیدن شد - و چون از روز دو ساعت ماند برهمنے از پیش دوچار شد - حقیقتِ غنیم ازو پرسیدند - گفت از دریای بیکانیر گذشته در قصبهٔ سرنال با جمعیّتِ فراوان فرود آمده‌است - و مسافتِ راه چهار کروه خواهد بود - خدیوِ آگاهي با ملتزمانِ رکابِ نصرت‌اعتصام در مقامِ کنکاش شد - جلال‌خان بموقفِ عرض رسانید که لشکرِ ما هنوز نرسیده‌است و غنیم را بجمعیّت نشان میدهند - با این جمعِ معدود (که در رکابِ سعادت رسیده اند) در روز بجنگ شدن صرفه ندارد - مناسبِ دولت آن مینماید که لختے توقّف فرموده شبخون آوریم آن معدنِ راستي و دلاوري شبخون را (که صورتِ تلبیس و تزویر داشت) نه پسندیدند - و برای تیزیِ همراهان و گرمیِ هنگامه فرمودند که همّت یاربگر[٥] است - و بسا بیدلان از شرمِ روی کارِ دلیرانِ[٦] نامور میکنند - همان بهتر که کارِ روز را بشب نینداخته بهمین چستي و چالاکي که میرویم رزم‌آرای شویم - و در دلدهي سخنانِ همّت‌بخش مذکور ساختند - و فرمودند که یاران دل قوي داشته هریکے از ما یکے از مخالفان را گرفته درهم آورد - خواجه عبدالله بعرضِ اشرف رسانید بخاطرِ مقدّس باشد که بارها برزبانِ اقدس میگذشت که فیلِ خوب آنست که بیکے اکتفا نکرده دربرانداختن و مالش‌دادنِ بسیارے همّت گمارد - آنحضرت تحسین فرمودند که خوب بخاطر آوردي - و بتائیدِ آسماني جنگِ روز کردن قرار داده تیزتر روانه شدند - تا آنکه قصبهٔ سرنال (که بر سرِ تل بود) نمایان شد خدیوِ آفاق قدرے راه رفته درکنارِ آبِ مهندري بانتظامِ فوج پرداخت - و شروع در جیبه پوشیدن فرمود - درین هنگام (که آن شیرِ الٰهي آمادهٔ بیکار میشد - و زیاده از چهل کس نرسیده بودند) خبرِ رسیدنِ مخلصانِ عقیدت‌گزین آمد - آن جهان‌پهلوانِ ایزدي بواسطهٔ دیر رسیدنِ این طایفهٔ خدمت‌گذار خشمگین شده چندے از همراهان‌را فرمودند - که نگذارند که این‌جماعه در جنگ با ما مشارکت جویند - و چون بوضوح پیوست [که باعثِ دیر رسیدنِ این گروه فدوي آن بود که بر نقیضِ راهِ مطلب شتافته بودند - و شهباز خان (که بطلبِ ایشان رفته بود) دیر رسیده] سَورتِ غضبِ پادشاهي فرونشست - و چندے از پیش روانِ عرصهٔ جلادت (که دیر رسیده بودند)

---

(٢) نسخهٔ [ا ب ه] فیروزمندي (٣) نسخهٔ [ل] و باین نیت والا چیتهٔ را (٤) نسخهٔ [ل] کردند
(٥) در [چند نسخه] بار گیر - و بارگیر بمعنیِ مستعار (٦) نسخهٔ [ب] دلاوران *

[illegible] و [illegible] قلعه [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] سرنوشت در پيش [illegible]
[illegible] شد - و [illegible]
[illegible] - آنحضرت فرمودند که [illegible] نمود - [illegible]
دل [illegible] - او معروض داشت که قدمے چند پيشتر رفته [illegible]
نسبتِ عقيدت است - شهريار دادگر اورا کامرواي [illegible] رخصت
پيش فرمودند - و خود بسعادتِ تائيدِ ايزدي کميتِ جهان‌نورد را بجولانِ [illegible] راندند - [illegible]
و کرامتِ ذاتِ قدسي‌نهاد دريا پاياب گشت - و جميعِ ملتزمانِ سعادت‌اندوز بمتابعت عبور نمودند
ابراهيم حسين ميرزا پيشتر ازين [illegible] در قصبهٔ سرنال فرود آمده بود - (چون کوچِ جنودِ اقبال [illegible]
و گذشتنِ سوارانِ بادنهاد از آب مشاهده کرد) [illegible] با همراهانِ خود گفت همانا
پادشاه اند که باين گرمي و شکوه مي‌آيند - از بختِ برگشتگي و کوته‌بيني در ساعت بآمادگي
پيکار از شهر برآمده بربلندي ايستاد - چون جهان‌گيرِ جهان‌آرا برهنموني اقبال از آب عبور [illegible]
کنارِ دريا شکستگيهاي غريب داشت - مبارزانِ جان‌نثار از طليعه‌گريها که داشتند [illegible] تدبير
از دست داده هرکدام براهے شد - و طايفه طايفه از بهادرانِ نصرت‌قرين بشکستگيها درآمده [illegible]
فيروزمندي گشتند - خديو جهان با معدودے از خواصّ بساطِ قرب نزديکِ دروازهٔ سرنال (که
بجانبِ دريا بود) رسيده‌اند که چندے از تيره بختان در مقامِ مدافعه شدند - مقبل‌خان غلام قلماقِ
شاهنشاهي با بعضے از بهادران در پيش شتافته آن خاک‌بيزانِ کورباطن را بخاک و خون
يکسان کرد - و چون درون شهر درآمدند کوچهاي شهر پُر از پرتگال بود - معلوم شد که ابراهيم حسين
ميرزا با سايرِ مخالفانِ تيره بخت از راهِ ديگر برآمده هنگامه آراي نبرد است - گيتي خديو
با طايفهٔ از يکجهتان بسعيِ فراوان از تنگناهاي شهرِ پُر ازدحام بيرون آمده در دلدهيِ دوستان
و جانستانيِ دشمنان همّتِ والا گماشتند - باباخان قاقشال و طبقهٔ از دليران را که ارقچي بودند
مخالفان زور آورده برداشتند - و ديگر بهادرانِ جان‌بناموس ده پاي ثبات افشرده دادِ دلاوري
و مردانگي دادند - و بسياري از نبرد آزمايانِ اخلاص‌گزين (که در تنگناها متفرّق شده بودند
از هر طرف بغنيم رسيده در جانستاني و جانفشاني کارنامها بظهور آوردند - ازانجمله بيربت
برادرِ راجه بهگونت‌داس با بسياري از غنيم روبرو شده بفنونِ مردانگي جان‌نثار شد * * نظم *

---

(۲) نسخهٔ [ل] راندند (۳) نسخهٔ [ب د ح] با همزبانان *

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]

[illegible] که چنین پادشاه بزرگ (که در روضهٔ [illegible]) [illegible]
و [illegible] شوکت [illegible] [illegible]
و [illegible] . و [illegible] [illegible]
چنین [illegible] . [illegible] این کار [illegible] که [illegible]
این معامله نیست . [illegible] عنایت خاص ایزدی [illegible] . و [illegible]
جهان‌گشای چنان [illegible] که تا اورا دستگیر نکنند از تعاقب دست [illegible] . [illegible] (چون
بمساعدت [illegible] ابراهیم‌حسین‌میرزا پُر نشده‌بود) نشست شب برده دل‌ار شد . لاجرم شاهنشاه فیروزی
معاودت نموده بقصبهٔ سرنال نزولِ اجلال فرمودند . و بمراسم سپاس ایزدی پرداخته در نوازشِ
خدمت‌گذاران همّتِ والا گماشتند . و فتحنامه (که منتقش فنونِ تائیداتِ غیبی بود) مصحوبِ
سرخ بدخشي بدارِ معلّی روانه ساختند . و صباحِ آن بشرخی و فیروزمندی بصوبِ اردوی بزرگ
روی توجّه آوردند . و شبِ دوازدهم دی ماهِ الٰهی موافقِ شبِ چهارشنبه هیردهم شعبان بارِدوی
معلّی ظلِّ ورود گستردند . ابوابِ شادمانی و سپاس‌گذاری بتازگی مفتوح گشت .

و از سوانحی که درین‌نزولِ بظهور آمد آنست که شادقلی خان محرم و صادق‌خان و برخی
از بهادرانِ خدمت‌گزین را تعین فرمودند که رفته در حدودِ قلعهٔ سورت باشند . تا کسی از متحصّنان
بیرون نتواند شد . و (چون خبر آمدنِ فوجِ پادشاهي بمحصورانِ قلعه رسید) گلرخ بیگم فرزند
میرزا کامران کوچ ابراهیم‌حسین‌میرزا مظفّرحسین‌میرزا پسرِ خود را با چندے از اعتمادیانِ خود
همراه گرفته بصوبِ دکن روانه شد . و اُمرا هرچند از پیِ این رفتها شتافتند سودمند نیامد . و آن نیر
دانش‌سرشت از وفورِ آگاهی مردانه از پیشِ اینها بدر رفت .

و از سوانحِ تادیب نمودنِ شهبازخان بخشي‌بیگي‌ست و هدایت نمودنِ جمهورِ ارکانِ سلطنت
و باعث برین هدایت آنکه محمود پسرِ اسکندر افغان را بار سپرده بودند . و او از مساهلهٔ نگهبانان
فرار نموده بجانبِ دکن شتافت . آنحضرت او را ادبے بلیغ فرمودند . الحق لطفی بود بصورتِ قهر
تا ملازمانِ عتبهٔ خلافت در مهمّاتِ سلطنت (که بمعني عبادتِ الٰهي‌ست) تهاون و تساهل ننمایند
و شرائطِ حزم و احتیاط از دست ندهند .

عزیمت نمودن شهریار جهان‌گیر بگرفتن قلعهٔ سورت

چون بتحقیق پیوست [که این رخنه‌گرانِ فتنه‌سرشت قلعهٔ سورت را (که درانتهای ولایتِ

(۲) در [اکثرنسخه] دفعهٔ (۳) در [اکثرنسخه] بلند فطرتی (۴) نسخهٔ [ل] نکندند .

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و از چیزهای [illegible] [illegible] و [illegible])

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] - تا آنکه بدولت و اقبال [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آن قلعهٔ [illegible] [illegible] گشت - چند بار [illegible]

و توپها حوالی محلِّ مقدّس آمد - و از صیانت ایزدی آسیبی نرسید - و چون مورچل بقلعه بسیار نزدیک بود بموجب التماس اولیای دولت معتمد سوارقایب شرف در مواجب [illegible] شد - اگرچه این مکان نیز نزدیک بقلعه است لیکن بواسطهٔ تراکم اشجار و زمین نشیب و فراز میانه حایل دارد و درین سرزمین نیز [illegible] توپ بحدود منازل متعدد میرسید - و سیاست غیبی [illegible] گیتی‌خدیو جهانگشا آن قلعه را بجنود نصرت فرو گرفت - و هرجانب را بسپاهیان آزموده کار و خدمتگذاران کارطلب سپرد - و متحصنان قلعه از سیه درونی و سخت برگشتگی حوصله از تیر اقبال روی‌تافته برسیلهٔ مستحکمی جای و فراوانی آذوقه و فزونی توپ و اسباب آن و شورافزائی میرزایان تیره‌بخت تبه‌رای در گردِ غفلت فرو رفته بودند - و پیوسته بعضی از بداختران مغرور از قلعه برآمده در مورچلها شورش نموده - و بهادران جان بناموس‌داده در سزای آن بدنهادان اهتمام کرده - از آنجمله روزی (که از باد بارش تیر بندوق و توپ بود - و از پایان چندی از فتنه‌اندوزان دریده بودند - و برنتیب‌زنان مورچلها دست بکار رسانیده) سیف‌خان کوکه تاختنی نمایان کرد و کارنامهٔ جرأت و شجاعت بظهور آورد - در اثنای برگشتن بندوقی باو رسید - اگرچه تا یکماه صاحب فراش بود امّا عاقبت بخیر انجامید - یکی از متعارفین پرسیده باشد که بندگان حضرت راضی نیستند - و بارها صرفهٔ امثال شما مردم چه که بسیاری (که بپایهٔ شما نرسیده باشند) میفرمایند برای چه خود را دیده و دانسته درچنین مهلکه انداخته‌بودید - آن مبارز اخلاص‌گزین در جواب گفت درجنگ سرنال راه غلط کردم - و خود را دران هنگامهٔ مردآزمائی نتوانستم رسانید از شرمندگی و خجالت زندگی آبروی زندگی بر من گران است - میخواستم که سبکبار گردم ۰

و از سوانحی (که در ایّام محاصره بظهور آمد) بدست آمدن چند زنجیر فیل و اسباب

---

(۲) در [الف نسخه] گولی تلاو شد (۳) در [چند نسخه] اسباب و شورافزائی (۴) در [الف نسخه] برد (۵) نسخهٔ [ل] میخواستم ۰

میرزایان است - و مجملی ازین قضیّه آنکه این کوردلان بیسعادت بعضی از فیلان و اموال خود را نزد رانا رام‌دیو زمیندار آنحدود سپرده‌بودند - دریتولا (که مرکب معلّی دریتجا نزول اجلال فرمود) خوام اردوی بزرگ بتاخت اطراف رفته‌بودند - آن فیلان باسباب همه بدست در آمدند - و آنرا غارت کنندگان تناول دانسته بنظر اقدس در آوردند مشمول عواطف خسروانی گشتند •

و از سوانحی (که دریتولا پرتو ظهور داد) تعین کردن بعضی امراست بصوب دارالخلافه و اجمال اینکلام آنست که محمّد حسین میرزا و شاه میرزا در حدود پتن در کمین بوده هنگام شورش میطلبیدند - ابراهیم حسین میرزا (که از جنگ سرنال خاک مذلّت برسر و تیرگی ادبار در دل داشت) سرگردان و خسران‌زده خودرا بآن در مدبر بدبخت در حدود ایدر رسانید - و خاصیت این دولت اندیبوند است که در اعتلای اعلام نصرت اعدای نگونسار چنان کوشش مینمایند که آنکار از هر دولتخواه بظهور نیاید - و از تیره‌رائی سود را درزیان خود می‌اندیشند - چنانچه این اقبال‌نامه شرح آنرا برسم اجمال متعهّد است - و آنچه مجدّداً بعالم ظهور آمد آنست که درمیان این برادران بیسعادت برشکستی (که ابراهیم حسین میرزا را در سرنال روی‌داد) گفتگو شد - و از تنگ‌گیری بدرشتی کشید - و از درشتی بر نجش انجامید - ابراهیم حسین میرزا (که در شمشیرزنی علم بود و در بیعقلی ممتاز) از برادران رنجیده جدا شد - و باندیشهٔ نادرست عازم دارالخلافه گشت و آن برادران مغرور (دوری چنین برادرت را از بخت برگشتگی تجویز کرده) در دامان او نکوشیدند چون این معنی بمسامع اقبال رسید سیّد محمودخان بارهه و شاه قلی‌خان محرم و راجه بهگونت داس را بصوب دارالخلافه تعین فرمودند - که تعاقب ابراهیم حسین میرزا نمایند - و فرمان مطاع باسم هاشم خان نیز شرف نفاذ یافت - که از صحابها جابجا بر ساخته نگذارد (که در جاگیر او ست) شتابد - که بایزید خوام چنان بود که آن مدبر بصوب کابلی شتافته است - امرای کبار چون بنصرت ایزدی بدارالخلافه رسیدند بپیشتر آن فتنهٔ ابراهیم حسین میرزا تسکین یافته شورش نعامانی شرفیه سر برآورده بود - و منعم‌خان خانخانان کمک مطلوبست - راجه بهارمل (که محافظ مهمّات دارالخلافه بود) این لشکر نصرت‌قرین را بصوب شرق روانه ساخت - و تا اثاره این موج ظفر قرآن رسیده‌بود که لودهی از داؤد برگشت - و سلک تفرقه در جمعیّت آن گروه افتاد اخیرم معاودت نموده بدارالخلافه شتافتند •

چون سخن باینجا کشید ناگزیر منتصب سخن‌سرائی آنست که مجملی از احوال ممالک شرقیه گذارش یابد - و شرح این داستان درا برسم اجمال آنست که سلیمان کرارانی (که از امرای

(۲) نسخهٔ [ل] کارنامه (۳) در [اکثر نسخه] در شمشیرزنی علم بود (۳) نسخهٔ [ل] قرین •

ملازمان ... بود) چون ... [illegible] ... است ... (که ... [illegible])
[illegible] ... و ... [illegible]
[illegible] ... ساخت ... [illegible]
[illegible]) [illegible] ... اسپ ... [illegible]
[illegible] ... صاحب ... [illegible]
[illegible] (که ...) [illegible]
... امان رسیده ... از دولت او ... - و ... متصدی این ... ماجرای ... است
چون او در گذشت افغانان بایزید پسر کلان او را بجای او ... - ... [illegible]
گشت - باتّفاق ... آن دیار خطبه بنام خود خواند - و ... که در ... [illegible] [
پدر را (که سرشتش ... را رام ساخته بود) از دست داده] ... در مقام ...
و کینه کشی شد - و برانداختن اعیان پدر خویش را پیشه[۲] ساخت - ... پسر ... او
(که نسبت دامادی باو داشت - و یکجهتی و دوستی هم ضمیمه بود) از ... او ...
و قتلغجویان آن‌حدود اورا خام‌طمع ملک گردانیده برآن داشتند که اورا از ... - و این ...
چندین[۳] فنون نسبت را بر طاق نسیان داده مرتکب این عمل شد - و کار (که اولیای دولت ...
نتوانند کرد) ازین بدکار مخالف بظهور آمد - لودی (که نفس ناطقهٔ آن ملک بود) باتّفاق اعیان
آن دیار پسر خرد سلیمان داؤد نام را بسروری برداشت - وخانسوی مذکور را بند[۴] کرده بقتل رسانید
گوجر[۵] کررانی (که شمشیر آن ملک بود) در صوبهٔ بهار پسر بایزید را بخانی برداشته خلاف‌آرائی گشت
لودی با لشکر فراوان از بنگاله بقصد بهار روانه شد - و از بی‌توجّهی منعم‌خان خانخانان و فسون
و فسانه لودی گوجر را ایل خود ساخت .

و تفصیل این اجمال آنست که (چون خبر در گذشتن سلیمان شهرت گرفت) منعم خان خانخانان از قلعهٔ چناده متوجّه صوبهٔ بهار شد - و درهمین ایّام سکندر ازبک نیز درگذشت و اورا و دیگرانرا به اتفاد - خانخانان تنسری‌قلی و فرخ برنلیق و پاینده محمّد سگ‌کش[۶] و جمعی را برسر حاجی‌پور فرستاد - و طالبی و میرزا علی و ندیم بیگ و جمعی را برسر پتنه روان ساخت گوجر را تاب مقاومت این گروه نبود - تحف و هدایا فرستاده دم یکجهتی زد - و قرارداد که من داخل ملازمان عتبهٔ اقبال میشوم - و در فتح بنگاله خدمات شایسته بظهور خواهم آورد - ملتمس[۷] من

(۲) نسخهٔ [ه] پیشهٔ خود (۳) در [بعضی نسخه] این‌چنین (۴) نسخهٔ [ل] پیدا کرده (۵) در [چند نسخه] کوجر (۶) در [بعضی نسخه] پیک‌کش (۷) نسخهٔ [ل] ملتمس است .

[illegible]

[illegible]

هزیمتی اسعد را ... گرفت - و محمّد قاسم نیشاپوری از راه پتنه برآمده خانخانان نیز متوجّه
فرستاده اُمرا را جمع ساخت - و محمّد قلي خان برلاس و معصوم خان و قیاخان و راجه گجپتي
و جمعی کثیر را پیشتر فرستاده - و خود نیز برآمده آهسته آهسته راه میرفت - خانخانان درین هنگام
بعدولی نسل اعجب تدوّل جست - این بیت برآمد • • بیت •

ای پادشه خوبان داد از غم تنهائی • دل بیتو بجان آمد وقت است که باز آئی

خانخانان این غزل را در عرضداشت خود نوشته بدرگاه والا فرستاده - واضعناه ارباطفی اقدس شاهنشاهي نموده منظومهٔ اقتضای این ابیات شد - لودي را بعد از گرفتن زمانیه سودای شمرت نموده بقیم شش هزار کس را بسرداري یوسف محمّد مذکور (که از گورکهپور فرار نموده بخانخانان ملحق شده بود) از آب گنگ گذرانید - میرزا حسن خان و راجه گجپتي[(۲)] و نظر بهادر و طالبي و کشکرپختي و جمعی دیگر از ملازمان منعم خان اعتماد بر دولت ابدپیوند شاهنشاهي نموده جنگ شایسته کردند - مخالفان را شکست افتاد - جمعی کثیر طعمهٔ تیغ سیاست شدند - و بسیاری غریق بحر فنا گردیدند - و متعاقب این فتح محمّد قلي خان برلاس و دیگر اُمرا بهم رسیدند - لشکری آراسته در قاریپور انتظام یافت - و خانخانان نیز با جمعیّت این آمده باُمرا ملحق شد - و لودي میان سیاه‌آب و آب گنگ قلعهٔ ساخته با لشکر گران نشست - و هر روز درمیان بهادران طرفین جنگلشهای[(۴)] نمایان شدی - اگرچه اُمرا بدولت شاهنشاهي دلنهاد جنگ بودند امّا غنیم ازروی لشکر و فیل و توپخانه بسیار بود - چون رایات اقبال بمحاصرهٔ سورت اشتغال داشت منعم خان طرح صُلحی مي‌انگیخت - لودي ازنخوتي که داشت قبول نمیکرد - اُمرا را غریب حالتی دست داده بود نه رای جنگ کردن - و نه روی برگشتن - که ناگاه تباشیر اقبال شاهنشاهي لمعهٔ ظهور داد و لودي با هزار آرزومندي صلح کرده برگشت •

و شرح این سانحهٔ عبرت‌بخش آنست که (چون داؤد ازینکاه بمونگیر[(۵)] رسید) درانجا یوسف پسر تاج عمزادهٔ خود را (باندیشهٔ آنکه لودي اورا خواهد برداشت) از هم گذرانید اگرچه این تخیّل او از نتائج اقبال شاهنشاهي بود لیکن بظاهر جمعي[(۶)] از حسد پیشهای اقترا اندوز نیز سخنها ساختند - و (چون لودي از قدیم نوکر تاج بود - و دختر خود را نیز بآن پسر نامزد کرده) هرچه بداندیشان در حقِ او گفتند داؤد آنرا راست پنداشت - چون این خبر

---

(۲) نسخهٔ [ل] کجپي (۳) نسخهٔ [ل] کچهي (۴) نسخهٔ [ل] هرروز بهادران طرفین جیقلشهای نمایان کردے (۵) در [اکثرنسخه] به منگیر (۶) در [اکثرنسخه] جمعی از حسد پیشها افترا اندوز سخنها ساختند •

بلودي رسید از داؤد برگشت - و بمنعم خان خانخانان با هزاران نیازمندي اساسِ مصالحت را استحکام داد - و پیشکشهای لایق بدرگاهِ والا فرستاد - داؤد (چون برگشتنِ لودي و آمدنِ اورا شنید) با هزاران سراسیمگي برگشته گذهي را مضبوط ساخت - و خزانهٔ پدر را بسپاهي دادن گرفت - جلال‌خان سدهوري[۲] و کالاپهاز (که راجو نامِ او بود) از لودي برگشتند - و تفرقه در جمعیّتِ او افتاد - ناگزیر لودي (که بقصدِ داؤد میرفت) برگشته بقلعهٔ رهتاس متحصّن شد و از منعم‌خان استمداد[۳] نمود - و صریح نوشت که ملازمِ درگاهِ والا شده ام - درین زودي شما را خواهم دید اُمّید که بوسیلهٔ شما بآستان‌بوسِ مقدّس نیز سربلند گردم - منعم خان کمک فرستاده مترصّدِ آمدنِ رایاتِ اقبال شد - سخن کجا برد و برای تحصیلِ سیرابي و شادابیِ آن بکجا کشید - و از سوانحِ دولت افزا (که در ایّامِ محاصرهٔ سورت بظهور آمد) شکست یافتنِ محمّد حسین میرزا و دیگر مُدبران است ۰

نبرد نمودن خان‌اعظم میرزا عزیز کوکلتاش با محمّد حسین میرزا و فولادیان - و انهزام[۴] این گروه مدبر

خردِ پرورِ دیده‌ور داند که (شرگاهِ خدیوِ جهان را نیّت درست‌کرده - و اندیشهٔ او بر آسودگیِ عالمیان مصروف باشد) ملازمانِ عتبهٔ اقبال برهنمونیِ سعادت اخلاص‌گزین گردند - و از یکدلي و یکجهتي کارِ بادشاهِ مُرشد و مُنعمِ خود را فرمودهٔ الٰهي دانسته دلنهادِ خدمت شوند - و هرآینه کارِ جهان بزیب و زینت گراید - و شرائفِ امور ضیای‌ظهور گیرد - هم شهریارِ عالم کامیابِ صورت و معني گردد - و هم مخلصانِ حقیقي از سود و زیانِ خود گذشته خدمتِ درگاهِ سلطنت را از مهینِ عباداتِ الٰهي دانند - و مصدرِ خدماتي شوند که از سلاطینِ پیشین کمتر بظهور آمده‌باشد چنانچه مصداقِ آن این[۵] داستانِ فتحِ بزرگ است - و مجملي ازین تائیدِ ایزدي آنکه (چون از میامنِ اقبالِ شاهنشاهي ابراهیم‌حسین میرزا از گجرات برآمده بصوبِ دارالخلافهٔ آگره روان شد) محمّد حسین میرزا و شاه میرزا و فولادیان (که دران کوهستان سرگشتهٔ ادبار بودند) پیمانِ یکجهتي بسته بر سرِ بغي آمدند - سیّد احمد خانِ بارهه در حراستِ قلعه کمرِ همّت بست - چون خبرِ فراهم آمدنِ اربابِ بغي بخان‌اعظم رسید در مقامِ جمعیّت شد - و از اتفاقاتِ حسنه آنکه شیربیگ تواچي (که بآوردنِ اُمرای مالوه از درگاهِ مقدّس رخصت یافته بود) قطب‌الدّین محمّد خان و شاه

---

(۲) در [بعضی نسخه] سیدموربي (۳) نسخهٔ [ل] استدعای مدد (۴) نسخهٔ [ا] شکست - و نسخهٔ [ل] انهدام (۵) در [چند نسخه] این فتح بزرگ است ۰

بداغ‌خان و مطّلب‌خان و سایر جانسپاران ساتوا را ملحق ساخت - و شیخ محمد بخاری (که در تونقشه بود - و سامانِ رزمی ولایتِ سرکار بموجبِ حکمِ معلّی میفرمود) خان اعظم لشکر فرستاده اورا نیز برگردانید •

چون امرا مجتمع شدند خان اعظم بآئینِ شایسته در انتظامِ افواج همّت بست - قول بنیادِ بانیِ آن دانای اخلاص‌گزین رونق گرفت - و شاه بداغ‌خان و معین‌الدّین احمد خان فرنخودی و معصوم‌خان بسرش و مطّلب‌خان و جمعی دلاوران جای قرار یافتند - و قطب‌الدّین محمّد خان و میرجمال‌الدّین حسین آنجو مبانیِ برانغار را استحکام دادند - و در تونقشهٔ برانغار مردم از متعیّن شدند - و شیخ محمّد بخاری و محمّد مراد خان و شاه‌محمّد خان و حاجی‌خان لاهان پسر[۳] خواص خان فوجِ جرانغار را زینت بخشیدند - و شاه فخرالدّین و مظفّر مغل و پاینده ازبک در تونقشهٔ جرانغار نامزد گشتند - و رستم خان و تولک[۴] خان و محمّد قلی[۵] خان توقبائی و مهرعلی سلدوز در پیش‌قدمانِ هراول جای گرفتند - و بابربهادر گروهی دیگر در التمش ایستادند خان‌اعظم بعد از ترتیب و تنسیقِ افواجِ نصرت‌اندیش متوجّهِ نهروانه (که به پتّن شهرت یافته) شد - و روز کوش چهاردهم بهمن ماهِ الٰهی موافقِ جمعه سیزدهم رمضان حدودِ پتّن موردِ لشکرِ منصور گشت - مخالفانِ دولت محاصره را گذاشتند در برابرِ لشکرِ منصور آمدند - شیرخان فولادی و جنید کررانی قول شدند - و محمّد حسین میرزا و شاه میرزا و عاقل حسین میرزا دستِ راست ایستادند - و محمّد خان پسرِ کلانِ شیرخان و سادات‌خان دستِ چپ مقرّر گشتند - و بدر[۶] خان پسرِ خردِ شیرخان فولادی هراول شد - اربابِ خلاف را رای نبود که امروز جنگ شود - چه پسرِ جهجهار خان و بعضی از متمرّدانِ ادبارنهاد بآئینِ[۷] بدگوهرانِ شرانگیز هنوز نه پیوسته بودند - شیرخان فولادی از راهِ گریزت و حیله‌سازی کسان پیشِ شیخ محمّد بخاری فرستاده حرفِ مصالحت در میان آورد - اکثرِ بزرگانِ لشکر (که سلامت‌جوی وادیِ عافیت بودند) غورت در معامله ناکرده دل برصلح نهادند - شاه بداغ خان بخان اعظم بآهستگی گفت زنهار بصلح راغب نشوید - مقصودِ این گروهِ کج‌نهاد وقت گذرانیدن است - خان‌اعظم جواب داد که رای من همین‌است که بخاطرِ شما رسیده است - (چون امرا را دل برصلح بود - و معامله نمی‌فهمیدند - و وکلای شیرخان سخنانِ تام‌فریب صلح‌نما درمیان داشتند) خان‌اعظم گفت که اگر فی‌الواقع در حرفِ صلح راستید

(۳) نسخهٔ [دج] گیرنتند (۳) در [اکثر نسخه] و پسرخواص خان (۴) نسخهٔ [ل] ازبک خان
(۵) نسخهٔ [ب] محمد قلي توقبائی - و نسخهٔ [د] محمد علي توقبائی (۶) نسخهٔ [ا] نذرخان
(۷) نسخهٔ [ل] بآئین شور انگیزان هنوز نه پیوسته بودند •

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ([illegible]) [illegible]
[illegible]) خبر شکست شیرخان [illegible]
[illegible] شدند - فی الواقع (اگر [illegible]) [illegible]
صورت دیگر می‌داشت - لیکن از جهت برگشتگی خود [illegible] میدان وفا شدند - خان اعظم
با [illegible] از میرزایان شنیدن [illegible] آماده [illegible]
شاه بداغ خان گفت که وقت تاختن است - خان اعظم در صدد تاختن بود که [illegible] جلو [illegible]
گرفت - که چندین امرا ایستاده‌اند - چه جای تاختن میرزا ست - میرزایان [illegible]
هزیمت انبوهی فوج پادشاهی (که از لشکر عجب آراسته بود) دیده مصلحت در جنگ [illegible]
و از آنجا (که بحمت برگشتگی سرنوشت ایشان بود) جلو گردانیده راه ادبار پیش گرفتند - و بمیامن
امدادات غیبی چنین کار مشکل آسان گشت - اگر بهادران [illegible] تعاقب این گروه [illegible]
مشکل نه که چنان مدد میبود - هماما احتیاط‌اندیشان تیره‌روز مصلحت وقت ندیدند
با واقعه طلبان بداندیش را سخن قبول افتاد - وبالجمله بمضرت امرا از [illegible] این لطیفهٔ
غیبی داغ چند تازه از اخلاص در کرده دل عقیدت‌مند خود گذاشته در [illegible] افزودند •

و از غرائب امورست (که دران روز اقبال بظهور آمد) آنست که فیلی مست از فوج غنیم
(که فیلبانش تیردوز شده راه عدم گرفته بود) خود سر میگشت - و هرجا که آواز نقاره میشنود
خود را بآنجا رسانیده آن فوج را برهم میزد - نقارهٔ شادی (که در هر فوج مینواختند) ساعتی
موقوف داشتند - شورش او فرو نشست - و بدست کسان شاه بداغ خان گرفتار آمد - و قسمت
پیشکش او شد •

و (چون شکست چنین بر این سیه بختان بد سرشت افتاد) شیرخان فولادی بصوب
جونه گذه شتافت - و میرزایان راه دکن پیش گرفتند - خان اعظم با امرا بتعاقب این گروه
روان شد - چون مژدهٔ این عاطفت ربانی بمسامع اقبال رسید بعد از آداب سپاس ایزدی و مراسم
انبساط صوری و معنوی فرمان مقدس شرف نفاذ یافت که خان اعظم قطب الدین خان و شاه
بداغ خان و مراد خان و مهرعلی سلدوز و طایفهٔ دیگر از ملازمان عتبهٔ اقبال را بتعاقب آن گروه

(۲) در [اکثر نسخه] تا واقعه طلبان •

[illegible] [١]

[illegible]

فتح قلعهٔ سورت بمفتاح همت والای شاهنشاهی

آنکه دلی شهد دوز و درویشان زرف نگاه را چون گوهر شاهوار پیوسته ... ...
[شرح مفصل این دولت ابدقرین را بمقتضی اختصار چه گنجایش که آنچه ... ...
شمّه طلبگار ایشان می‌آید - خصوصاً دلّ ... ... ایشان شود - ... ...
آن گروه گشتند (که بمراتب اخلاص این خدیو آفاق مربوط باشند) چگونه در مطالب ... ...
بزرگ ناسپرا میگردند] پس در هر کار (که این بزرگ ساختهٔ ایزدی بمقتضی نفس همت ...)
خواهد حصول آن متأمل به شتاب توقف جلوهٔ ظهور دهد - و روزی چند (که صورت ... ...
راه میبابد) همانا حکمت بالغهٔ ایزدی چنان اقتضا میکند که نتایج مدارج اخلاص ...
و مراتب خدمتگذاری هرکدام بر بینندگان عیان گردش یابد - و رنگ ... ... استعداد ...
سبب تربیت خدیو جهان مردم را بر عاشقیان[۲] پدید آید - و مسیهای ... ...
نقد سلطنت خالص کرده - و عیار آن افزون قدر شود - و بالجمله بعنایت ربّانی تسخیر این حصن
حصین (که بسالها در مرآت اندیشهٔ بالغ‌نظران در نیابد) بتوجّه حضرت شاهنشاهی در مدّت
یک ماه و شش روز بروجه دلخواه صورت بست - هم نقب کنان ماریچ از راه دور خندق را ...
خود را بدیوار قلعه رسانیدند - و در کافتن آن آثار کردند - و هم تیزدستان خدمتگذار در سواتی
و اطراف آن تلها ساختند - که مشرف شده ساکنان قلعه را تیرروز گردانند - و هم دیگر امدال
کارپردازیهای نمایان بظهور آرزند *

(چون قلعه‌نشینان نخروشند بر حقیقت کار آگهی یافتند - و از گران خواب[۳] بیخبری بیدار شده
در تضرّع و زاری زدند) هرزبان ملّا نظام‌الدّین لاری را (که پدر زنش بود) بدرگاه معلّی فرستاد
و او از طرزدانی و آشنائی بوسیلهٔ باریافتهای بساط قدس فنون سراسیمگی متحصّنان را بموقف
عرض اقدس رسانید - و الحاح و تضرّع این گروه تبهکار را (بطوریکه مؤثّر افتد) آن زبان‌آور کاردان
در پیش آن مرزبان عجزدوست عاجزپرور معروض داشت - خدیو آفاق را دل بر و بخشود - و دریای
بیکران عاطفتش بجوش آمد - و [باآنکه این زاری از راه اضطرار بود - و نوئینان بزرگ (که راه سخن
داشتند) هرچند در عدم ظهور این عاطفت مقدّمات پرداختند] بسمع اصغا نرسید - بلکه ...
در کینه‌کشی و سرکش‌کشی آن جهان‌بخشش را عاطفت افزود - و هریکی از متوطّنان بساط
عزّت را بزبان خاص تسلّی بخشیدند - آنرا که املاکی بود بتفقّدات الٰهی سرخوش گردانیدند
و گروه خاکی‌نژاد را بمقالات کونی بآرام‌جای بردند - و بمقتضای ملتمس او قاسم علی خان

(۲) نسخهٔ [ح] جهانیان (۳) نسخهٔ [ا ب ح] خواب گران *

و خواجه دوست‌کلان را [٣] (که از متوطنان [illegible] بود) [illegible] و [illegible]
دانسا نموده بسجده‌گاه آورند - روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
شوّال گردنکشان قلعه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] - و [illegible]
جمیع شرمساران بدکردار را از مال و جان و ناموس [illegible] [illegible] [illegible] - و [illegible]
(که پیوسته ببدزبانی ژاژخائیده [٣]) زبان بریدند - و چند [illegible] (که [illegible] [illegible]
آن بود که چندگاه در بندخانه باشند) بزندان فرستادند - [illegible] [illegible]
تشریف بوده عبرت گرفتند - و چند دیگر بزرگ را (که [illegible] [illegible]) [illegible]
حکم [illegible] فرمودند - [illegible] این [illegible] از سلطان سلیمان [illegible] [illegible] - [illegible]
خواست که بنادر فرنگ را (که در حدود [illegible] است) به تصرّف آرد - [illegible]
به لشکر فراوان فرستاد - و از [illegible] حکّام گجرات [illegible] [illegible] [illegible]
مراجعت نمود - و آن [illegible] [illegible] را [illegible] همراه برد •

و از سوانح (که بعد از [illegible] [illegible] روی داد) [٤] آمدن [illegible] حاکم ولایت [illegible] (که از
[illegible] معتبر [illegible] است) بدرگاه والا - و [illegible] شرف [illegible] [illegible] است [illegible]
[illegible] مقدّس - [illegible] [illegible] دولت [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] سلطنت است
تا [illegible] سعادت [illegible] و [illegible] از [illegible] [illegible] توانند برآمد - و [illegible]
[illegible] را سرمایهٔ [illegible] بدست آرند - و از [illegible] [٥] (که باین خدیو خدا [illegible]
عطا فرموده‌اند) است که ([illegible] [illegible] این سلطنت [illegible] صورت و معنی [illegible] کند)
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محتاج این عتبهٔ [illegible] [illegible] - یا در [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] - چنانچه [illegible] حال این خواجه‌زاده [illegible] [illegible]
گردید - و شرح این [illegible] [illegible] است که [illegible] [illegible] بدست [illegible] (که [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و در بدر
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خود را [illegible] گردانید)
[illegible] را (که [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] گرفته بود) [illegible]
خود را [illegible] [illegible] بست - و چندگاه [illegible] [illegible] ازانجا [illegible] آنجا آورد - و چون
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] - و [illegible] وقت (که حاکم [illegible] [illegible] گجرات آمد

(٢) در [[illegible]] دولت [illegible] - و در [[illegible]] دوست خان (٣) نسخهٔ [ا] ژاژ خائی کرده
(٤) در [[illegible]] [illegible] (٥) نسخهٔ [ج] [illegible] •

[...] [illegible] بتقدیم خدمت ... رسید) [illegible] [illegible] ... [illegible]
[illegible] [illegible] شد ۔ [illegible] هنگام ([illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] نموده در [illegible] [illegible] دولت [illegible]) [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آورده ۔ و [illegible] خود نموده ۔ [illegible] [illegible] [illegible]
شناخت ۔ و اورا در حدود [illegible] زمیندار مذکور [illegible] ۔ او ([illegible] [illegible] [illegible]
و چه [illegible] خویش) میرزا را [illegible] ساخت ۔ و [illegible] [illegible] [illegible] ۔ [illegible]
[illegible] و [illegible] ابراهیم حسین میرزا [illegible] رفت) در [illegible] [illegible] [illegible] ۔ [illegible]
دست او رسید ۔ امّا دختر [illegible] ابراهیم حسین میرزا بدست او درآمده ۔ چون [illegible] [illegible]
[illegible] رسید میرخان [illegible] را فرستادند که رفته زمیندار مذکور را [illegible] [illegible] [illegible]
و چون معلوم شده بود (که حاکم خاندیس برادر خود راجه علی‌خان را [illegible] [illegible] فرستاده است
و او در حدود ندربار آمده بمقتضای کوته‌اندیشیهای زمیندارانه توقّف دارد) [illegible] [illegible]
حکم شد که اورا نیز مستمال ساخته همراه آرند ۔ و بعد از [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] را فرستادند که زمیندار مذکور را از خارستان نزدد و توقّف برآورده [illegible] [illegible]
خدمت دماغ سعادت اورا معطّر گردانند ۔ و این فرستادها کاربند حکم عالی شده اورا با [illegible]
ندرگاه والا آوردند ۔ آن صبیّهٔ معصومه را در ظلّ عاطفت خود گرفته [illegible] حرمسرای مقدّس
سپردند ۔ و خواجه‌زاده را بخیلی (که آدمی‌کُش نبود) نرسانیدند ۔ و ازانجا (که شهریار [illegible]
از فزونی رافت و فراوانی عاطفت بقتل مجرمان نمی‌پردازند) اورا به بندخانه سپردند ۔ که
در انهدام بنای ابزای امعان نظر و نگاه ژرف و غور عظیم‌الاثر است ۔

پوشیده نماند که بگلانه ولایتیست طول آن صد کروه ۔ و عرض آن سی کروه ۔ پیوسته در هزار
سوار و ده‌هزار پیاده درو میباشد ۔ جمع آن شش و نیم کرور دام است ۔ و دران ملک هرکه حاکم باشد
بهرجی نامند ۔ سالیر و مولیر دو قلعهٔ سنگین بر قلّهٔ کوه واقع‌اند ۔ و دو شهر عظیم دارد ۔ [illegible]
و چنتاپور ۔ مابین ملک گجرات و دکن واقع است ۔ و با هرطرف که نیرو بیشتر باشد اطاعت
گونه میکنند ۔ درین هنگام (چون گجرات بتصرّف اولیای دولت درآمد) از سطوت شکوه شاهنشاهی
خدمت شایسته بتقدیم رسانیده بسجدهٔ درگاه مقدّس روشنی شد ۔

(۲) در [اکثر نسخه] نیز همت بست (۳) نسخهٔ [ل] ده‌ساله (۴) نسخهٔ [ا] جونگرای ۔ و نسخهٔ
[ل] جونکرای (۵) در [اکثر نسخه] بلیدهر (۶) نسخهٔ [ا] خوشند (۷) در [بعضی نسخه]
سالیر و مولیر (۸) نسخهٔ [ا] نبود ۔

[illegible] (1)

[illegible]

[illegible]

[illegible] (٨)

[illegible]

[illegible] چه [illegible] شاهنشاهی [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] شد •

[illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible]

پس از مهربی‌شدن شصت ساعت و شصت دقیقه از شب [illegible] و [illegible]
[illegible] تمام [illegible] حمل انداخت • و عالم [illegible]
[illegible] گرفت - از مهین معدلتهای شاهنشاهی (که در مقدمات این سال بظهور آمد) [illegible]
جهجهارخان حبشی‌ست که از امرای بزرگ گجرات بود - و در [illegible] و [illegible] داشت
چون [illegible] از سایهٔ لوای اقبال [illegible] یافت و [illegible] چنگیزخان [illegible] و [illegible]
نمود که حبشی [illegible] برای دوستی در آمده ساغر زندگی بسر [illegible] - (هرچند
این معنی مشهور بود - و در آرزوی معلّی بسیاری بر زبان داشتند - چنانچه در [illegible]
گذارش یافت) لیکن از آنجا (که بسا غیر واقع بدستان‌سرائی [illegible] راست‌نما شهرت می‌گیرد)
حزم اندوزی و احتیاط‌گزینی بکار رفت - و فرمان همایون شد که دانشوران [illegible] و [illegible]
در تشخیص و تحقیق این معامله غور[۳] ژرف نمایند • و خلاصهٔ پرسش و پاسخ و گذارش شهود
و بیرونیهای دور بموقف عرض اقدس رسانند - بندگان سعادت‌آمود [illegible] [illegible]
و در فروشگاه دوربینی و بی‌غرضی کشورخدای راستی آن دعوی [illegible] [illegible]
باشارت همایون سیاست‌گذاران بارگاه سلطنت آن خراب‌ساز بنای ایزدی و [illegible][۵] [illegible]
در پای فیل انداخته دران هنگامهٔ خاص و عام بپاسا رسانیدند - و آن [illegible] (که [illegible]
نمی‌رسید که چنین قوی‌دستی بحرفی ناسزا آزرده کردد) از دید چنین حق‌پژوهی و [illegible]
بحیرت گوناگون درشد - و سپاس‌گذاری خدیو خداشناس برخود گرفت - و [illegible]
ازین دادوهی چراغ هدایت افروخته گشت - و سرکشان [illegible] سر در [illegible]
بچاره گزینی نشستند •

(۲) با نه در هر دو مصرع (۳) نسخهٔ [ب] از سایهٔ اقبال (۴) نسخهٔ [ی] [illegible] (۵) نسخهٔ [ی] و خلاصهٔ تحقیق از سوال و جواب و حقیقت شهود را بموقف (۶) نسخهٔ [ب] [illegible] •

[illegible]

و جشنگاه و زینه [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] شد که [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
و صاحب [illegible] آن ماهیت را بموافقت [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گردانند .

و چون امواج [illegible] [illegible] شاهنشاهی [illegible] [illegible] [illegible]
بشغل فرصت میفرمودند - دولت (که سوابق [illegible] مقدس شد) [illegible] [illegible] و [illegible]
بجهت آوردن نونهال حدیقهٔ اقبال شاهزاده سلطان دانیال (که [illegible] [illegible] [illegible]
فرموده بودند) فرستادند - که آن گلبن بهشت مقدس را بجهت آورده در نقل [illegible]
سریر سلطنت رسانند - و برای [illegible] رانی [illegible] [illegible] [illegible] را (که
در حرمسرای مقدس بمحبر عزت [illegible] داشت) روانه فرمودند - تا مراسم [illegible] (که
در جنگ سوران [illegible] [illegible] در [illegible]) بتقدیم رسانند .

و (چون رایت اقبال شاهنشاهی بصوب [illegible] نزول اجلال فرموده) عرضداشت امرای [illegible]
بموقف عرض مقدس رسید که ابراهیم حسین میرزا باندیشهٔ فساد بهنگامه درآمده - و [illegible]
یافته گرفتار شد - و عالمیان از شرارهٔ شرارت او نجات یافتند - و شرح خلاصهٔ این [illegible] است
که ابراهیم حسین میرزا (که از تیره بختی و تباه رائی بآن خدیو صورت و معنی [illegible] [illegible]
و خسارت دست و پای متهورانه زده شکست یافت - و آوارهٔ دشت ادبار گشته در حدود [illegible]
با برادران بی سعادت بپیوست - و اقبال شاهنشاهی تفرقه دران جماعه[۳] بر انداخت - چنانچه [illegible]
گذارش یافت) بخیال طمع فتنه و فساد بصوب دارالخلافه روان شد - و مسعود حسین [illegible] خود
خود را [illegible] گرفت - و از نواحی جالور و جودهپور بناگور درآمد - فرخ خان پسر خان کلان
بحراست آن شهر متعین بود - تحصن را صلاح وقت دید - و میرزای گم کرده راه سعادت آن شهر را
دست انداز کرده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت - و نزدیک بود که کار از چاره بگذرد که رای رامسنگهه
و میرک کولابی و محمد حسین شیخ و جمعی (که آن نخلبند بهارستان اقبال از [illegible] درهنگام
عزیمت تسخیر گجرات در حدود جودهپور گذاشته بودند - که اگر کسی از مخالفان باندیشهٔ نادرست
رو باین حدود آرد گرفتار گردانند) و رای رام پسر مالدیو (که سوجت و آن نواحی بجاگیر او
متعلق بود) و نقیب خان ولد میر غیاث الدین علی و طائفهٔ (که احرام ملازمت بسته بصوب

(۲) نسخهٔ [ب] رای مادو سنگهه - و نسخهٔ [ز] رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که مادو سنگهه
(۳) نسخهٔ [ب ی] جماعهٔ بر .

گجرات مي‌شتافتند) این همه اولیای دولت یکے شده از دنبالِ میرزای بخت‌برگشته روان شدند
چون نزدیک رسیدند از آمدنِ افواجِ نصرت‌پیوند دست از مُحاصره باز داشته تیز تر روان‌شد - و روز
سُروش هفدهم دی ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه سیومِ رمضان این مخلصانِ خدمت‌گذار بناگور رسیدند
و فرّخ‌خان نیز آمده ملحق شد - و اُمرا در تعاقب نمودنِ این ناعاقبت‌اندیش اندیشه‌مند بودند
آخر بسعيِ رای رایسنگهه همه یکدل و یکجهت شده روزِ دیگر گرمِ رفتن شدند - آخرهای روز در حدودِ
موضعے (که نامِ آن کبنتّوني[۲] بود از مضافاتِ ناگور) بابراهیم حسین میرزا پیوستند - چون شب
سایه انداخت ناگزیر فوجهارا ترتیب داده ایستاده شدند - که اگر عرصهٔ پیکار آراید لوازمِ آن سرانجام
باشد - رای‌رایسنگهه با جمعیّتِ خود قول‌شد - و رای رام با مردمِ خویش برانغارگشت - و میرک‌خان
کولابي و محمّد حسین شیخ و فرّخ خان و نقیب خان و اعتبار خان و علي‌چولاق[۳] و محمّد حسین
جالتبان و میرقطب‌الدّین جرانغار شدند - قضا را کولابهای آن سرزمین بدستِ غنیم بود
پاسے ازشب چون گذشت - تشنگي بر مردم هجوم آورد - جماعتے از بهادرانِ مغول بزورِ بازوی
پُردلي یک کولاب را مستخلص ساختند - میرزا مردمِ خود را سه جوق کرده بر سرِ لشکرِ منصور آمد
نخستین با پیش‌دستانِ فوجِ رای‌رام جنگ در پیوست - مردمِ غنیم بقدر استیلا یافته بودند که
رای‌رام خود آمده آن گروهِ مخذول را از پیش برداشت - و ابراهیم حسین میرزا اوّل جمعے را
از فوجِ خود جدا ساخته بر سرِ اُمرای مغول فرستاد - و ازین فوجِ نصرت‌اندیش نیز تیز دستانِ عرصهٔ
شجاعت برآمده نبرد آرای شدند - میرزا برزبونیِ مردمِ خود آگهي یافته بر سرِ این گروه آمد
میرک خان کولابي دادِ مردانگي داد - و نزدیک بود که این‌فوجِ سعادت اندوز را پای ثبات بلغزد
رای رایسنگهه با فوجِ آراستهٔ خود بمُعاونتِ این جان‌بلب رسیدها آمد - ابراهیم حسین میرزا تاب
صدمهٔ این فوجِ اخلاص‌اندیش نیاورده رو بگریز نهاد - اکثرِ بهادرانِ لشکرِ منصور بسلامت ماندند
نقیب‌خان را تیرے رسید - و بخیر گذشت - و اُمرای ظفرقرین ملاحظهٔ شب کرده میدانِ فتح را
از دست ندادند - میرزای مُدبر را آن شب غریب خاکساریٔ پدید آمد - اسپِ او از آسیبِ تیر
افتاد - و لختے راه پیاده دران خاک و خون میدوید - تا یکے از نوکرانِ خود رسیده بر اسپِ او
سوار شد - و با معدودے ازان معرکه بدر رفت - و این اُمرا اگر روزِ دیگر هم همّت بستندے میرزا
بدست افتادے - امّا بهمین فتح بسند نموده هرکدام بجایگیرِ خویش شتافت - و آن خُسران زدهٔ
صورت و معني متوجّهِ دهلي شد - راجه بارهمل (که در دارالخلافه بود) کپنکار و جمعے را بدهلي فرستاد
و جایگیرداران آنحدود هرکه درین‌لشکر همراه نبود در دهلي فراهم آمدند - آن بےسعادت آمدنِ

(۲) نسخهٔ [ا] کتولي - و نسخهٔ [ب] کهوتي - و نسخهٔ [ل] کهبولي (۳) نسخهٔ [اب ی] جولاق ه

شهابی را مرغوب نموده [illegible] شد [illegible] و [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] دل نهاده [illegible] شد - که [illegible] و [illegible] اُمرای [illegible]
در تسخیر قلعهٔ کانگره اهتمام دارند - [illegible] [illegible] و [illegible]
سفله [illegible] کرده - بهمین اندیشهٔ [illegible] [illegible] پنجاب [illegible]
شد [illegible] که [illegible] از دراز دستی و بدنفسی دقیقه فرو نمیگذاشت •

حسین قلي خان بمقتضای حکم مقدس نصیحت‌نامهٔ سودمند (که در قلعهٔ کانگره بودند) فرستاد - اُمرا[۲] پند پذیر نشدند - و اُمرای اخلاص اندیش بانه اُمرا متحصنین نوشته راجهٔ جسونت (چون بدرگاه می‌شتافت) اردوبیگی پسر خود را بدستور تام (که خورد سال بود) براجه گوبند چند جسوال[۳] سپرده بود - درین هنگام راجهٔ مذکور آمده بقلعه درآمد - و در لوازم قلعه‌داری اهتمام نمود - و کار قلعه نزدیک بانجام رسیده بود که خبر فتنهٔ اژدهام حسین میرزا ملک پنجاب را فرو گرفت - اُمرای عقیدت‌گزین خبر شورش این فتنهٔ انگیز شنیده حرف صلح در میان آوردند - محب علي خان و میرزا یوسف خان و خرم خان و فتو و طایفهٔ دیگر را رای سوان قرار گرفت که این معامله را بصلح یکسو ساخته این کوهستان بتنبیه ولایت پنجاب شتافت و پیش از رسیدن آن شورافزای علاج آن را آماده کرد - خان‌جهان و طبقهٔ دیگر (چون محنت بسیار کشیده کار قلعه را نزدیک رسانده بودند) نظر را فراخ‌تر ساخته دل برصلح نمی‌نهادند - اُمرا گفتند که مقدار و اندازهٔ نفع و ضرر گرفتن و نگرفتن قلعه معلوم - امّا واقعهٔ فتنه‌افزای این مُدبر ساختهٔ سترگ است - خان‌جهان گفت بشرطی صلح میکنم که صورت مجلس نوشته هرکدام بمُهر خود رساند - که اگر این برخاستن مرضی رای مقدس شاهنشاهی نیفتد اُمرا از عهدهٔ جواب برآیند اُمرا خط سپرده در صلح زدند - راجه آنرا فوز عظیم دانسته خوشدل گشت - و اساس مصالحه بر چهار شرط نهاده آمد - اوّل آنکه راجه دختر خود را بپرستاری حرم‌سرای مقدس روانه سازد دوم آنکه پیشکش لایق سرانجام دهد - سیوم مردم معتبر نزدیک خود را از فرزندان و خویشان

(۲) نسخهٔ [ل] با بعضی از جاگیرداران الحدود (۳) نسخهٔ [ب] باحیثیت نهاد خود روانهٔ پنجاب شد
(۴) نسخهٔ [ب] خانجهان و حسین خان و صابر (۵) نسخهٔ [ب] اُمرا نپذیرفتند (۶) نسخهٔ [ب]
چیتول - و در [بعضی نسخه] جیتاول (۷) رسید که ملک پنجاب را (۸) نسخهٔ [ب] بولایت پنجاب باید
شتافت - و نسخهٔ [ی] بمیان ولایت پنجاب •

[illegible]

سمعتِ حاضرِ خود بزانه شدیم • و آن معمول را معمولست اولی محوة آمده ست • و ... تو
توم حد مست لذرمیه اورا بدست آورند • تا فقط او ... آخر باشد •

امراءِ حسین میرزا بتکیوی بسوار خود را تعاقب نمود آن متکلمه مبارک • چون آنجا بود
شتاب رسید • و چون میرزا او گرفته کار بر قشون ساختند • خواست که متمکن ... بود ...
که سلامت بودند در غیرت جنگ ملامت افتادند • و خود زخمی ... به او گرفت ...
سعید خان چون میرزا گذشت آگاهی یافت بدست جبون از جواهر و اورا در ... (که هم ... بود
بی سوره گرفتار گردید • و حقیقت حال را بدرگاهِ اقبال معروض داشت • چون ایستادگی ... حضرت
عرضداشت اورا بعرض مقدس رسانیدند کوفی خدیو (آنکه از ایشان عموم رعایا ... از ایشان ...
و قاتیا ... گرفتار شدن این گرفتار دولت) سپاس ایزدی بجای آورده مراسب شکر ... بجا
و حکم مقدس شد که آن اسیر را بدرگاه والا آورند • آن گرفتار گرفتار خویش بیشتر (از عظم
کاریکه داشت • یا از فرط بیم سطوت شاهنشاهی • یا از فزونی خیالات) فالب تهی ساخت
با آنکه کاربردازان قضا پایهٔ عاطفت شاهنشاهی در یافتند • که اگر بدرگاه میرید شراید شرور ...
می بخشایند • بنابران بپوند نفس شریر اورا از سر خبیث گسستند • و ... روز ... سر
مذ الهی موافق یازدهم محرم نهصد و شتاد و یک ساعت اجیر مربط انوار فلک الهی گشت
و آن جویای رضای ایزدی بمقتضای حق‌شناسی[٣] خود بمراسم زیارت روضهٔ معینیه قدسیه پرداخته
بمستحقان و زائران آن شهر انواع مرحمت فرمودند • و خانان بساط قرب شاهزادا ...
سلطان دانیال را از آنبیر آورده درین شهر فیض‌آسا بدرباست دولت حضور حضرت شاهنشاهی
شرافت کورنش بخشیدند • و بعد از یک هفته ازان خطهٔ دلنشاء عزیمت دار الخلافه مرحله پیموده
نهضت میفرمودند •

و چون رایات اقبال بحدود سانگیر رسید عزیمت شاهنشاهی برآن قرار یافت که خود
با معدودی بطریق ایلغار متوجه دار الخلافه شوند • و اردوی معلی با شستگی منزل بمنزل می آمده باشد
در عرض یک روز و دو شب این راه دراز طی فرموده بقصبهٔ بجونه (که شصت کروهی فتحپور است)
رسیدند • جوتک رای سوقت عرض رسانید که بعد از سه روز ساعت مسعود خواهد شد • آنحضرت
بدولت و اقبال بدار الخلافه نزول دولت افزا فرمایند • بنابران شاهنشاه جهان آرا سه روز دران قصبه
توقف فرمودند • شیخ سلیم و جمیع اکابر و اعاظم بدولت استقبال شتافته سعادت‌اندوز گشتند •

---

(٢) نسخهٔ [ل] گرفتار شدن او سپاس ایزدی (٣) نسخهٔ [ا] بیت حق‌شناسی خود • و نسخهٔ [ی]
حق شناسی خود •

وصول[۲] موکب مقدس شاهنشاهي بدولت و اقبال بدارالخلافه

کارگشائي و کامروائیِ[۳] بزرگانِ دین و دولت و فرمان‌روایانِ صورت و معني وابسته به نیّتِ نیک و کردارِ شایسته است - که خلاصهٔ طلبکاریِ رضامندیِ ایزدي ست - و تفاوتِ طبقاتِ عالم باین دو امرِ عالیقدر مربوط - هرکرا این دو گوهرِ والا بیشتر و بهتر روزي شود اورا بزرگترسازند و ذاتِ مقدّسِ او را مصدرِ کارهای شگرف گردانند - الحمدللّه که این دو خصلتِ عالي (که سرمایهٔ دین و دولت اند) درعنصرِ اقدسِ شاهنشاهي از رویِ کمّیّت و کیفیّت از هرچه خیال توان‌کرد بمرتبهٔ افزون است که بزرگانِ باستاني بآن کمتر رسیده‌اند - چه جای اعیانِ حال - و ازین است که هرزمان بطرزے خاص کامروای صورت و معني میگردند - و کامیابیِ دین و دولت دستاویزِ نیازمندي بایزدِ بیچون و عاطفت بزیردستان میگردد - هرچند دولت افزونتر مهربانیِ او بیشتر و لهٰذا درین ایّام سعادت‌افزا در اندک زمانے چنین ملکِ وسیع گرفته با هزاران نیازمندیِ درگاهِ الٰهي روزِ دیبادین بیست و سیوم خرداد ماهِ الٰهي موافقِ چهار شنبه دوم صفر دارالخلافهٔ فتحپور مستقرِ رایاتِ اقبال شد - و طبقاتِ انام و طوائفِ جهان از بزرگانِ روزگار و سایرِ مردم مرتبه بمرتبه بدولتِ کورنش سربلندي یافته کامیابِ عاطفتِ شاهنشاهي گشتند - و بدیدارِ گرامیِ آن نورانزای دیده و دل مسرّت‌مند گشته بکارِ خود پرداختند - و پدرِ بزرگوارِ این حیرانِ انجمنِ هستي شیخ مبارک (که در دانائي و ریاضتِ نفس در عزلت و انزوا بسر مي‌برد - و غریب پیوندے باین گیتي‌خدیو داشت - و اگرچه بظاهر کمتر دریافتِ حضور نمودے لیکن همیشه بفروغِ اخلاصِ این یگانهٔ زمان خلوتکدهٔ ضمیرِ خود را پُرنور میداشت - و در عقیدت و خلوص باین بزرگِ والا قدر[۴] بلند پایه برد) از رویِ فرطِ شوق برسمِ تهنیت آمده برکاتِ استقبال دریافت - و بموقفِ عرض رسانید که (اگرچه عمومِ خلائق مراسمِ تهنیتِ آن خدیوِ جهان بتقدیم میرسانند) لیکن آنچه الحال از عالمِ غیب بر خاطرِ اخلاص‌گزین میپرتوند آنست که آن خداوندِ عالم مبارکبادي با معتقدانِ اخلاص‌نهاد فرمایند که ایزدِ جهان‌بخش از فزونیِ نیک‌اندیشي و نیک کرداریِ ما چنین عطیهٔ کُبریٰ و سعادتِ عُظمیٰ کرامت فرموده (که عبارت ازان ذاتِ مقدّس است) که از فراخ‌حوصلگي و نیک‌سرانجامیِ نشأهٔ ظاهر بپیرایهٔ ملکِ معني گردانیده چنین فتوحاتِ عالي را چهره‌کشا ست - آن قدردانِ والا گوهر را ازین طرزِ بدیعِ تهنیت بغایت وقت خوش شد - و آن پیرِ عزلت‌گزین را باحترام رخصت‌فرمودند و بارها این نکتهٔ گرامي را بیاد آورده برزبانِ مقدّس گذراندند •

---

(۲) بنسخهٔ [ا] رسیدن (۳) نسخهٔ [ب] کامراني (۴) نسخهٔ [ب] و ا سیرت •

و هم درین [illegible] تصویر [illegible] امرای [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] رسیدند - [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گشت - و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] را (که در جنگ [illegible] [illegible]) [illegible] (که [illegible] را [illegible] [illegible] [illegible])
در آورده [illegible] [illegible] [illegible] حضور آورد - [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] که آن [illegible] را [illegible] [illegible] [illegible] - و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] را
[illegible] [illegible] - تا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] •

و هم درینولا [illegible] مانسنگهه و دیگر امرا از راه ایدر آمده بشرف آستانبوس سربلند گشتند
و مجملی از حال این فوج نصرت‌قرین آنست که چون عساکر گیتی‌کشا [illegible] [illegible] [illegible]
از تیمارتی بخشونت پیش آمده آمادهٔ پیکار شد - و دلاوران لشکر اقبال سزای آن سرکش [illegible]
جمعی کثیر را از هم گذرانیدند - و ولایت او را تاراج کردند - و از اعیان این فوج نصرت‌قرین [illegible]
رخت هستی بر بست - و از آنجا بمقتضای فرمان مطیع نواز عالمی‌سوز پادشاهی [illegible] [illegible]
(که موطن راناست) رسیدند - رانا لوازم استقبال بتقدیم رسانیده خلعت پادشاهی را بآداب
عبودیت پوشید - و مانسنگهه را بخانهٔ خود بمهمانی برد - و از بدگوهری در مقام عذر برآمد
خیرخواهان او را نگذاشتند - و در روان شدن درگاه معلّی وعدها درمیان آورده عذرها انگیخت
و مانسنگهه را رخصت نمود - او نیز مدارای درمیان آورده گذشت - و هم درینولا حسینقلی‌خان را
بخطاب مستطاب خان‌جهانی سربلند عزّت گردانیدند - و جمعی از امرای نیکو خدمت را بعواطف
اختصاص بخشیدند - و اورنگ‌نشین اقبال بر مسند قدردانی نشسته نعمت را بشکر
افزون گردانید - و سلطنت را بمعدلت آراست - و عدالت را ببخشش و بخشایش رونق بخشید
آسمان را بآفرین - و زمین را بمعموری - و زمان را بآرامش - و مکان را بآرایش - و آدم را بکارگزاری
و هر جنس را در بلندی پایهٔ آن هست بست - و بآئین دلخواه پرتو ظهور داد - و معنی
فرمانروائی بصورت جهان‌آرائی پیوست •

و از سوانح دولت‌افزا (که درینولا ظاهر شد) نتیجهٔ جهان‌گشای شاهنشاهی بتسخیر ملک
بهار و بنگ بود - که از استیلای افغانان تبه‌کار رعایای آن مرز و بوم آزار داشتند - خان عالم
و اشرف‌خان و معین‌الدّین احمدخان و قاسم‌علی‌خان و میرزا علی و طایفهٔ از امرای سعادت اندوز را
بدیار شرقیّه رخصت ارزانی فرمودند - و منشور سعادت باسم منعم‌خان خانخانان شرف صدور
یافت که (چون رایات عالی بتسخیر و ترکیهٔ ولایت گجرات اشتغال داشت) آن نیکو خدمت

[illegible]

[illegible] محمد حسین میرزا [illegible] خان اعظم [illegible]
[illegible] آمده [illegible] خان [illegible]
[illegible] دست [illegible] آمده [illegible]
[illegible] قطب الدین خان [illegible]
[illegible] شد - و [illegible] باحمدآباد رفت - خان اعظم [illegible]
و [illegible] قطب الدین خان [illegible]
(که در [illegible]) [illegible] خان اعظم [illegible]
[illegible] دست نتوانستند دراز کرد - [illegible]
چه [illegible] کار است که بر سر احمدآباد میرویم - که اگر خان اعظم [illegible]
[illegible] جنگ پیش آییم - شاید که کاری پیش رود - و اگر نباید احمدآباد را متصرف شوم
و [illegible] روانه شدند - آخرهای روز (چون حضرت [illegible]
[illegible] بپیوست) خان اعظم تیز دستی نموده احمدآباد روبه روان شد - چون روز تنگ شده بود
[illegible] در مبارزت مبادرت نتوانستند کرد - و خان اعظم شب توقف نموده [illegible]
شهر درآمد - و درین شب محمد حسین میرزا از کنبایت شکست یافته نزدیک گذشت
و بعضی از [illegible] بدست او درآمد - و چون تباه حال بود از فوج خان اعظم دورتر گذشته [illegible]
و [illegible] شیرخان فولادی بپیوست - و شرح این [illegible] آنکه قطب الدین خان و سید حامد [illegible]
و نورنگ خان و جمعی از ملازمان خان اعظم بکنبایت رسیدند - آن مدبر (با آنکه مردم کم داشت)
زیاده از مقدور دست و پا زده بحال تباه شکست یافت - سید بهاء الدین [illegible]
[illegible] شد - و امرا شکست دادن اورا فوز عظیم دانسته همت در تعاقب نبستند - اگر [illegible]
سعی مبذول میشد آن مغلوب ادبار ابدی گرفتار میگشت ٭

القصه (چون بآن جمع بسعادت ملحق شد) اهتمام عظیم در [illegible] باحمدآباد نموده
گجراتیان سخن دراز ساخته تا سه روز گفتگوی میکردند - و این از نتائج اقبال شاهنشاهی بود
و خان اعظم درین فرصت باستحکام مداخل و مخارج کوشش نمود - و امرای کنبایت نیز رسیدند
و بعد از چند روز این شورپختان مغرور در حدود احمدآباد آمدند - و هر روز بهادران نبرد دوست
برآمده چپقلشهای نمایان میکردند - اگرچه لشکر آنقدر بود (که اگر صف آرائی شده عرصه نبرد
می‌پیمودند اولیای دولت کامیاب نصرت میگشتند) اما خان اعظم (چون اعتماد بر ملازمان خود

(۲) نسخهٔ [ب] [illegible] (۳) در [چند نسخه] حاشیه [illegible] ٭

و قطب الدین خان نداشت) دریں کار مبادرت نمیکرد - و در هنگام رخصت خدیو دوربین نصیحت فرموده بودند که (اگر بقضای آسمانی تیره رایان فتنه جوی فراهم آیند - و هنگامهٔ شورش گرم شود) در جنگ نهایت حزم و احتیاط بکار برد - پاس این نصیحت اقبال افزای (که بتلقین دولت شنیده بود) نیز میداشت - روزے فاضل خان نزدیک دروازهٔ خانپور بر آمده مبارز[۲] میجست که جمعی از مخالفان ریختند - و بمجرد تاختن این فوج را برداشتند - و فاضل خان را زخمی کاری رسید - چون بدرون شهر درآمد نقد حیات سپرد - و سلطان خواجه از اسپ جدا شده در خندق افتاد - و ازانجا بسله[۳] نشانده بریسمان بالا کشیدند - لیکن (چون بسرنوشت آسمانی رای همگنان برین قرار گرفت که با این مردم جنگ نتوان کرد) خان اعظم عرضداشتی مشتمل برسوانح حال مصحوب سلطان خواجه بعتبهٔ والا فرستاده استمداد از ظاهر و باطن مقدس شاهنشاهی نمود (چون خواجه بدرگاه والا رسید - و حقیقت ارتفاع غبار فتنه بر ضمیر اقدس انجلا یافت) ازانجا (که آن معدن مردمی و لجهٔ مهربانی را فرط نظر عاطفت بحال میرزا کوکه بود) همت جهان گشای بران قرار گرفت که خود نهضت اقبال فرموده بطریق ایلغار متوجه آنحدود شوند - چون از تنگی وقت فرصت آن نبود (که مردم را مهمات سامان و سرانجام این یورش عالی داده آید) در گنجینه کشوده بطرز انعام و مساعدت زرهای وافر در[۴] دامن ملازمان عتبهٔ دولت ریختند - و حرمسرای مقدس را با بسیارے از امرای عقیدت اندیش (چون شجاعت خان - و راجه بهگونت داس - و سید محمود بارهه - و رای رای سنگهه) رخصت فرمودند - و بر زبان مقدس گذشت که اگرچه پاس نشاهٔ ظاهر نموده درفرستادن مردم اهتمام میرود اما چنان درباطن نورآگین پرتو می اندازند[۵] که هیچکس بیشتر ازما برسر کار نخواهد رسید - و خانجهان و سعید خان و اکثر امرای پنجاب را رخصت فرمودند که رفته بحراست آن ملک پردازند - و میرزا یوسف خان و مخصوص خان را ازان مردم همراه گرفتند و یرلیغ مطاع شرف نفاذ یافت که مظفر خان امرای مالوه را گرفته خود را زود بگجرات رساند و کنور مانسنگهه از کچهیواره[۶] جایگیر داران آنحدود را جمع کرده بملازمت شتابد - و راجه بهارهمل[۷] و راجه تودرمل و شیخ ابراهیم و حکیم الملک و شیخ احمد و بسیارے از مخلصان را در خدمت شاهزادهای والا گوهر بحراست مستقر سریر خلافت و این حدود گذاشتند ٭

و چون خاطر اقدس از انتظام مهمات فراغ یافت روز آبان دهم شهریور ماه الهی موافق

---

(۲) نسخهٔ [ب ی] مبازرت (۳) نسخهٔ [ب ل] بسبد نشانده - و سله و سبد هردو بمعنی زنبیل آمده (۴) نسخهٔ [ل] درداهن عقیدهٔ پرستان دولت (۵) در [چند نسخه] پرتو اندازد (۶) نسخهٔ [اب] کچیواره - و نسخهٔ [ز] کچهواره - و نسخهٔ [ی] کنچهواره (۷) در [بعضی نسخه] بارهمل ٭

و [illegible] آخر [illegible] و [illegible] * [illegible]

[illegible] * [illegible] شد [illegible] [illegible]

[illegible] جواز [illegible] ، و [illegible]

[illegible] اسمی [illegible]

نمودند ، و چون پاسے از شب گذشت [illegible] در قصبهٔ [illegible]

استراحت نمودند ، و صحرگه از آنجا [illegible] سعادت [illegible] ، و [illegible]

[illegible] زمانے توقف کردند ، و از آنجا [illegible]

از شب قصبهٔ [illegible] را مورد [illegible] ساختند ، و [illegible]

[illegible] خود را [illegible] بملازمت رسانید ، و [illegible] در [illegible] مقدس [illegible]

و [illegible] آن بعد از نیم شب برگُردونِ فلک‌سیر نشسته بسرعت تمام روان شد

میوزت [illegible] ابر * زاسمان که [illegible]

از [illegible] * [illegible] صدا [illegible] کردی　　(صفحه ۱۹۱)

و حکم اقدس شد که [از بجهت استیلای خواب (که ترتیب عنصری را [illegible] گردن آهسته برانید] تا شدیده [illegible] کرم رفتن باشید - خدمت [illegible] فرمانِ مقدّسِ شاهنشاهی نموده گردون میراندند - تا آنکه چاشت روز سه‌شنبه [illegible] (که اجمیر مورد موکبِ گیهان‌خدیو گشت - آنحضرت بروضهٔ متبرکه ورود سعادت فرموده [illegible] خویش را بپرسشِ خاص نمودند - و بروح قدسی خواجه استمداد و استعانت نموده [illegible] آن متعهٔ خیررا بتنقّدات پادشاهانه اختصاص بخشیدند ، و ازآنجا [illegible] اسامی [illegible] را (که درآن‌شهر بجهت نشیمن خاص اساس یافته بود) بنزولِ اجلال کرامت داده استراحت فرمودند و آخرهای روز سوار دولت شده شبدیز اقبال را نیز راندند - شنگام صبح چهارشنبه در حدود [illegible] شاه قلی خان محرم و سیّد محمود خان بارهه و محمّد قلی خان توقبائی (که از پیش [illegible] لشکر منزل کرده بودند) رسیدند ، و زمانے توقّف فرموده متوجّه پیش شدند ، پاسے از روز گذشته بود که قصبهٔ [illegible] از قدوم شاهنشاهی بزیورِ سعادت یافت ، و پاسے از روز مانده بود که عزیمت رفتن پیش نمودند *

آخرهای روز خاطرِ عشرت‌پرست میلِ شکار فرمود - [illegible] آهوی سیاه [illegible]

(۲) نسخهٔ [ی] نظم (۳) نسخهٔ [ا ب] میرانده (۴) در [چند نسخه] وقفه فرموده (۵) نسخهٔ [ل] عزیمت پیش نمودند *

[illegible]

[illegible] چنانی [illegible] شهر [illegible]
[illegible]
[illegible] شکار [illegible]
[illegible] رخصت [illegible]
حسم فرمودند که شوکتی رکاب اقبال را آشفته‌خسته می‌آورد ساختند و حوض [illegible]
بیشتر روان شدند •

و چون رایات اقبال بحوالی [illegible] رسیده [illegible] معلوم شد که از [illegible]
آن کوس می‌آید - [illegible] که [illegible] و امرای [illegible]
[illegible] - و حکم خلافت [illegible] شرف [illegible] اردوی مقدس [illegible]
رکاب نصرت را بمنزل خود [illegible] مهمانی کند - و خود [illegible] توجه فرمودند
و بعد از رسانیدن بشرابخانه برآمده کورنش دادند - و سوداگران اسپ را (که در اردوی [illegible]
همراه بودند) با طوائف احضار فرمودند - و بیهای [illegible] سوداگر گرانه بسیاری را بهم [illegible]
رکاب معلی قسمت کردند - و حکم اقدس شد که شاهجهان و [illegible] همراهیه
اردوی معلی باشند - و باقی امرای سعادت‌منش در رکاب مقدس بوده [illegible]
و چون نیمهٔ از شب گذشت بر بارهٔ باد کردار سوار دولت شدند تا نیم روز شنبه [illegible]
کوی سبقت از شهسوار نظر می‌ربودند - بعد از آن در موضع [illegible] توقف کردند - و [illegible]
و [illegible] (ماه جمادی الاولی دران سرزمین دلگشایی دیدند و تحقق انبساط فرمودند) بیشتر روان شدند
و چنان گرم رفتار بودند که تا آخر روز یکشنبه استراحت در عدم استراحت دیدند - شام [illegible]
رایات جهان‌کشای (که فروغ صبح دولت در [illegible] داشت) متصل [illegible] (که [illegible] بیست کروهی [illegible]
گجرات است) ظلمت زدا گشت - و شادمانی [illegible] (که از جانب [illegible] حکومت آنجا
داشت) لختی از نافهمیدگی لشکر بیگانه خیال کرده در قلعه را کشید - و چون از حقیقت حال
آگاهی یافت بزمین‌بوس را سعادت‌پذیر شد - رای [illegible] رکاب نصرت‌انتظام [illegible] بود
که [illegible] بیان شد [illegible] یک روز دران شهر توقف فرمایند - تا بهادران عقب‌مانده
نیز خود را توانند برکاب دولت رسانید - و آن [illegible] دران باید که [illegible]
چه صورت دارد - بلند [illegible] و جمعی دیگر (که دران بلده اند) خبر کردن چه ضرور - [illegible]

(۲) نسخهٔ [ل] بودند احضار فرمودند (۳) در [بعضی نسخه] شهسواران نظر (۴) نسخهٔ [ی] [illegible]
(۵) نسخهٔ [ز] [illegible] - و نسخهٔ [ی] [illegible] (۶) در [چند نسخه] برکاب دولت توانند رسانید •

کهنه‌عملگیِ در تیزدستي و سبکپائیِ موکبِ مُعلّی سنگِ راه شود - و صیتِ رسیدنِ کوکبهٔ عالي بغنیم رسد - و خود را بیک‌سوکشد - و بسا سخنانِ همّت‌بخش برزبانِ اقدس گذشت - و بسعي و اِلحاحِ مقرّبانِ بارگاهِ عزّت قرار یافت که حضرت راهِ پتّن را یکسو گذاشته متوجّهِ گجرات شوند ویکي از چابکِ روانِ کاردان رفته لشکرِ پتّن را ملحق گرداند - خواجه غیاث‌الدّین علي آصف‌خان باین‌خدمت رخصت یافت - و گیتي‌خدیو بهمعنانیِ جنودِ اقبال نیم شب ازانجا متوجّهِ پیش شدند - و چاشتِ دوشنبه ساحتِ قصبهٔ مالیانه(۲) (که پنج‌کروهیِ پتّن است) معسکرِ فیروزمندي گشت و مقارنِ آن خان‌کلان با لشکرِ خود و وزیرخان و شاه فخرالدّین و طیّب(۳) خان و کینکار و دیگر اُمرا (که پیشتر از سنوحِ قضیّهٔ شورش(۴) از روی دوربیني تعین شده بودند - و چون راه مخوف بود بواسطهٔ احتیاط در پتّن توقّف داشتند) بدولتِ زمین‌بوس سربلند(۵) گشتند *

و درین‌منزل افواجِ قاهره بآئینِ‌شایسته ترتیب یافت - در قول (که محلِّ تورِ خاصه است) میرزا خان و شجاعت‌خان و سیّد محمودخانِ بارهه و صادق‌خان و طایفهٔ از بهادران قرار گرفتند و برانغار بزورِ بازوی اخلاصِ خان‌کلان و دیگر دلاورانِ کارطلب انتظام گرفت - و در جرانغار وزیرخان و طبقهٔ از دلیرانِ نامور نامزد شدند - و محمّدقلي‌خان توقبای و ترخان دیوانه و جمعے را در جای هراول اشارتِ عالي شد - و خاطرِ دوربینِ شاهنشاهي بران قرار گرفت که خود با جوقے از مخلصانِ عقیدت‌منش طرح باشند - قریبِ صد سوار (که هریکے ازان برهزاران تواند زد) ملازمِ رکابِ نصرت‌قرین شدند * نظم *

رُمحِ هریک شهابِ جیبه‌گسل * تیغِ هریک درفشِ خاره‌گذار
همه رستم کمان و آرش تیر * همه آهو سوار و شیــرشکار
همه در کارِ خدمتش کامل * همه در شغلِ طاعتش بیدار

آخرهای روزِ دوشنبه از قصبهٔ مالیانه نهضت فرمودند - و شگونه را (که از قراولانِ خاصه بود) حکم شد که مسارعت نموده باحمدآباد رود - و نویدِ مقدمِ نصرت‌قرین را بمتحصّنانِ امّیدوار رسانده آمادهٔ نبرد گرداند - که چون این جنودِ غیبي نزدیک شود لشکرِ احمدآباد نیز برآمده ملحق گردد و تمامِ شب و برخے از روزِ سه‌شنبه مجاهدانِ دولت در رکابِ اقبال قرین گرمِ رفتار بودند *

چون پاسے از روز گذشت بموضعِ جوتیانه (که از مُضافاتِ قصبهٔ کَرّي‌ست(۶)) رسیدند - آنجا بوضوح پیوست که جمعے از مُخالفانِ سیه‌بخت بسرکردگیِ راولیا ملازمِ شیرخانِ فولادي قلعه‌گیري را

---

(۲) نسخهٔ [ز] بالیسانه (۳) نسخهٔ [ی] قطب خان (۴) نسخهٔ [ل] شورش افزا (۵) در [اکثر نسخه] تارک سای گشتند (۶) در [بعضِ نسخه] کري - و نسخهٔ [ز] گري *

[illegible]

... مشوش این قلعه محصور شود از آنجا که عالم ... شاهنشاهی ...
نفی صاحب آن قلعه ... موکب مقدس شاهنشاهی ... [illegible]
و ظاهر آنست که قلعه از آمدن امواج ... (که ...) ... [illegible]
در شعبان الثنا بتفنگ ... از سپاهیان (که نزدیک آن ... ایستاده بود) ... [illegible]
... بزرگی ... بظهور آورد . و چون ملاحظه رفت گلولهٔ بندوق از جامه ...
... بود - ببرکت مجاورت ذات مقدس ... [illegible]

* بیت *

بروز قضا فتنه جوشن درید * ز پیراهن مصطفی نگذرید

آخر شب را ... قرار گرفت که بر زبان اقدس گذشت - از آنجا فتح و ظفر فرموده ... سبک خرام
... - و در ... گذشته ... استراحت فرمودند - و شب دیگر میرزا یوسف خان
و قاسم خان و جمعی از امرا (که از عقب می‌آمدند) ... - متحصنان قلعه
این را فوج خاصهٔ شاهنشاهی دانسته بجنگ برآمده راه ادبار گرفتند - و ...
بظهور پیوست - ... سحر روز چهارشنبه ... که انتظام ...
آرامیده و خاطر ... شکفته و ... شایسته متوجه پیش شدند .
و چون ... احمدآباد نزول موکب اقبال شد آصف خان را بصوب ...
ساختند - که بتأیید الهی ... [illegible]

(۲) نسخهٔ [ی] قلعه گیر (۳) در [الف نسخه] رفت بعدون از جامه (۴) نسخهٔ [ی] گذشت
(۵) نسخهٔ [ا ز] گیر .

با دلِ سپاس‌گذار و همّتِ خدمت‌گزین بموکبِ همایون پیوندند - بهادرانِ اخلاص‌مند (که درین گرم‌روي چون اقبال همعنان و چون نصرت همرکاب بوده در اکثرِ اوقات دولتِ حضور داشتند) بدین تفصیل اند - میرزاخان خانِ بیرام‌خان - سیف‌خان کوکه - زین‌خان کوکه - حسین[2] خواجه عبدالله‌خان - جگنّاتهه - رایسال - جیمل - جگمال پتوار - خواجه غیاث‌الدّین علي آصف‌خان راجه بیربر - راجه دیپ‌چند - میرغیاث‌الدّین‌[3]علي نقیب‌خان - محمّد زمان - بهادرخان[4] مانسنگهه[5] درباري - سیّد خواجه - شیخ عبدالرّحیم - رامداس کچهواهه - رام‌چند - بهادرخان قوردار - سانول[6] داس - جادون کایتهه درباري - سرخ بدخشي - دوار بهلا - هرداس[7] - تارا چند خواص - لعل کلانوت ٭

و چون رایاتِ اقبال نزدیک بغنیم شد خود بدولت متوجّهِ جیبه‌پوشیدن و جیبه‌بخشیدن شدند - و از سوانحِ عبرت افزا آنکه جیمل پسرِ روپسي بکترِ گران پوشیده در نظرِ اقدس درآمد - آن منبعِ عاطفت را دل برو بخشوده از جیبه‌خانهٔ خاصه زرِهی بار مکرمت فرمودند - و بکترِ او را بمیرزا نبیرهٔ مالدیو (که برهنه بود) مرحمت نمودند - جیمل (چون پیشِ روپسي میرود) از حقیقتِ بکتر (که برو اعتماد داشت) مي پرسد - چون از حالِ آن آگاهي مي‌یابد بواسطهٔ کوتهي دریافت (از عداوتي که با خاندانِ مالدیو داشت - و از خوبیِ که[8] بکتر را بود - و از همّتي که نداشت) کس فرستاده بکتر را طلب میکند - قاصد از بیدانشي سررشتهٔ تمیز را گم‌کرده بیغام‌گذار میشود - شهریارِ آفاق از فراخیِ حوصله قبحِ آنرا در نظر نیاورده فرمودند که ما عوضِ آن زرهِ خاصه عنایت کرده‌ایم - این سخن لطفي ندارد - روپسي از نادانیِ خود جیبهٔ خود را فرود آورده برهنه میشود - این کردِ وقار و تمکین (که بایستي آن مدهوشِ معاملهٔ نافهمي را ادب فرمودے) از قدرشناسي سلاح (که در بر داشتند) فرود آوردند - که (هرگاه ملازمانِ ما درین نبردِ مردآزمائي خود را بیبرهنگي قرار دهند) از مردي نباشد که ما مسلّح باشیم - راجه بهکونت‌داس (چون از بیراهه رفتنِ روپسي خبردار میشود) نصائحِ ارجمند کننده سرکه در کاسهٔ سربدمستِ او مي اندازد - و او را سرزنشِ عظیم کرده در مقامِ ندامت و معذرت مي‌آرد - و سرِ خجلت در پیش افکنده بدرگاهِ والا مي‌شتابد - و حقیقتِ بنگ‌خوردنِ روپسي را معروض داشته التماسِ مرحمت مینماید - خدیو

(۲) نسخهٔ [ا] حسین خان - و نسخهٔ [ب] حسین خان کوکه - و نسخهٔ [ی] خواجه حسین (۳) در نسخهٔ [ی] این نام نیست (م) نسخهٔ [ب] بهار خان - و نسخهٔ [ی] بهار خان (۵) مانسنگهه درباري - وفا - سید خواجه (٦) نسخهٔ [ز] سانولد داس (۷) در [بعضي نسخه] وهرداس (۸) نسخهٔ [ا] که در بکتر او بود ٭

[illegible]
... مقدس شد .

رسیدن موکبِ مقدّسِ شاهنشاهی بدولت احمدآباد - و لوای نصرت افراختن - و فیروزمند شدن بر محمد حسین میرزا

(اگرچه برآمدِ کارها و گشایشِ مشکلها از مظاهرِ مشیّتِ ایزدی
دیده‌وران آگاه‌دل (که از سعادت‌بخشیِ الهی و تائیدِ بختِ [illegible]) امّا
اهلِ شناسایی رموزِ تقدیر شده‌اند) نیکو می‌دانند که حصولِ مقاصدِ دینی و دنیوی [illegible]
مقدّرات مطالبِ صوری و معنوی در گروِ همّتِ درست و اندیشهٔ راست و [illegible]
خصوصاً آنچه وابستهٔ همّت [illegible] میکوشند روزگار [illegible] می‌دانند
امّا ([illegible] اقبالمندان سعادت‌پیوند بسیاری [illegible] را از افزونیِ اسبابِ خوش‌دلی دانسته فرمان‌روایی
منصبِ والای سلطنت گزینند . و مدارجِ احوالِ طبقاتِ مردم را دریابند هریک را بکارش داشته
جهان‌آرا شوند . و آرایشِ نشأهٔ صورت را ترتیبِ عالمِ معنی انگارند . و کارِ دنیا را جز [illegible]
معابر و مبانیِ عالمِ معنی ندانسته انتظامِ ظاهر را از گزیده‌ترین پرستش‌های [illegible]
شناسند) شرایطِ درجهٔ همّت بلند کارسازیِ جهانِ ابداع آنرا [illegible] سراسیمهٔ [illegible]
و کارهای شگرف (که قوّتِ بشری بآن وفا نکند . و در سرمایهٔ روزگار نگنجد) [illegible]
[illegible] (آنچه نتوانند . و بخاطرِ [illegible] آنها راه نیابد) مُبدعانِ جهانِ ایجاد آنرا [illegible]
خلعتِ هستی بپوشانند . و امروز این صفات را (که سرمایهٔ دولتِ عُظمی‌ست) [illegible]
[illegible] در ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهی افزونتر است که [illegible] .
و از اینجاست که افزایشِ دولتِ خداداد این خدیو را [٣] و [illegible]
از [illegible] ادراکاتِ امکانی بیرون است . اگرچه دانم (که [illegible]) [illegible]

(٢) نسخهٔ [ب] بود دیدا (٣) نسخهٔ [ب] [illegible] .
(٤) نسخهٔ [ی] گشت

[illegible]

[illegible]

ازدرون خود تاختند ، و بنسوط عفونت متوجه گشت ، و جمعی معاودت جهان نمود شد (که مقدم
ازآهنی موکب مقدس در خوب [illegible] ست) از غایت مردانگی و قوت در گرم [illegible]
توقف می‌نمودند که قزلباش جنگ دست نمی‌آورند که مقدم در مقام [illegible] و [illegible] است
ختم تاکی شد که [illegible] را آب بگذرد - و هرچند [illegible] کوشش بیش در آوردن [illegible]
اقدام نمودند سودمند نیامد - و آن مردان از اندیشه‌های دور رسی [illegible] که [illegible] سپاه است
تا رسیدن لشکر گجرات این طرف آب بودن سزاوار آئین دوربینی ست - سزاوار حقیقت گذار
شاهنشاهی گذشت که هستی [illegible] در [illegible] خصوصاً [illegible]
ابزنی ست ، اگر نظر بر [illegible] شاطر [illegible] قدم [illegible]
الغوی (که غنیم استعداد [illegible] جنگ است) ایستادن و انتظار کشیدن چه لایق - چون
ظاهر بینی و اسباب شناسی [illegible] نسبة داشت در گذشتن از آب توقف [illegible]
[illegible] را [illegible] نگاه [illegible] - آن شهسوار میدان [4] [illegible]

(۲) در [النسخة] [illegible] (۳) نسخة [ل] [illegible] (۴) نسخة [ل] [illegible]
[illegible]

[illegible]

و خاطر [illegible] آن [illegible] است - [illegible] خاطر [illegible] شد - [illegible]
[illegible] است - و [illegible] خود را تمام [illegible] بود - و [illegible]
[illegible] فرمودند که [illegible] - [illegible]
[illegible] را [illegible] شدند * * مثنوی *

شهنشاه [illegible] برنشست * چو آتش که از باد گردد بلند
[illegible] بر خسرو کامگار * ز دریا برانگیخته چشمه سار
[illegible] گرم کین [illegible] جوش شد * [illegible] آتش در آتش شد
[illegible] رخشنده [illegible] * شب [illegible] را شمع [illegible]
خروش [illegible] تن در تنش * [illegible] هم [illegible]
دلیران [illegible] زنان صف شکاف * [illegible] را [illegible] ناف

محمد قلی خان ترکمان و [illegible] و چندی از بهادران تیزدست (که [illegible] و [illegible] بودند) [illegible] بعد از اندک مبارزت [illegible] گشتند - [illegible] و [illegible]
راجه بهگونت داس را [illegible] ساخته بجمیع ملازمان [illegible] نصرت انتظام فرمودند که [illegible]
[illegible] بسیار است - اما عنایت ایزد [illegible] درین [illegible] درگاه الهی [illegible] آنست
که در احاطهٔ اوهام بشری درآید - طریق [illegible] آنست که خود را ([illegible])
[illegible] ساخته - و شوائب تذبذب و تزلزل در خواطر راه ندهند - [illegible]
[illegible] خود [illegible] داشته) [illegible] (که [illegible]) [illegible]
[illegible] رسانند - نه چنان معلوم شد که محمد حسین میرزا [illegible] خود را [illegible]
ساخته است - و باید که هیچکدام ازین دلاوران [illegible]
از مسلک [illegible] و [illegible] - و چون کار این [illegible] ساخته گردد [illegible]
بخت برگشته دیگر را بآسانی خواهیم برداشت - و [illegible]
شجاعت [illegible] فرمودند با [illegible] سعادتمند [illegible]
[illegible] گردانیدند * * مثنوی *

یکی [illegible] ساخت از جوش مغز * ز [illegible] مغز
ز [illegible] و ز [illegible] * ز [illegible] و ز [illegible]

محمد حسین میرزا با [illegible] که داشت از [illegible]

(۲) در [چند نسخه] [illegible] در آتش (۳) در [اکثر نسخه] به [illegible] *

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نوبت) آن روز که مرشد زاده (که از اقرباء آنحضرت است) بموجب حکم شاهی ...
و سپاهیان حوالی قضا و قدر سپاهیان دولت را آمده بود ... در کوه ...
بیچاره چنان شور انداخت که نزدیک موالی مامور را (که موکلان مدام بودند) سراسیمه گردانید
و از سوم خوردگی او شوکت عظیم در جمعیت آن مفتونان خویش سبب پدید آمد . و ...
ضبط تائید مبارزان اقبال گشت . و فتح رسید زر رفته خسروانی عدالی غضنفر ...
تا سرزمینه مساعدتی استحکام بپذیرد . ترتیب معامله روی داد . موج ...
دیگر با مبارزان طرح لشکر نظم را موافقت بودند . شورای صورت شکار ...
مبارز طلب میشود . و غیر از آن چند و تمام حال از گروه خواص کسی دیگر در ملازمت اقدس نبود
شما که ایزد جهان آرا حمایت خویش را خاطرنشان ایشان فرموده سر رشته ...
دور اندیش میگسلانید . و آن بایستی که چندین از سپاهیان اخلاص مند پاس حضور اقدس داشته
شرایط آنحضرت را از اجل عبادات الهی و اتم مهمات پادشاهی می شمردند . و ...
(حاشا تنهائی چون گویم . که جنود تائید و عساکر اقبال از یمین و یسار جوش میداشتند) و سعید
که محمد حسین میرزا با طایفه از ناحق شناسان درآن دشت سراسیمه وار در آمد و خورده است
ساختند درباری بحضور اقدس داخلیم در منظر شاهنشاهی کار نبوده تاب آمد . و ...
کچهواهه (که سلاح با خود نداشت) در نظر کیمیائی خدیو جان نثاری نموده ... شجاعت
و محمد وفا (که از چیلهای اخلاص مند کم سخن بسیار گوی از خدمت خویش بود) ...
خدیو جهان داد مردانگی داده زخمی از اسب افتاد . و کوس ...
آن دوربین جلادت نمود .   * بیت *

چنان جنگ بر جنگیان تیز شد * که دست و گریبان همه ریز شد
شد خون و خوی بهم آمیختند * ز دندان بهم آتش انگیختند

اگرچه دربن روز جمیع منظر منین رکاب نصرت انتساب کارنامها مشهور گردانیدند اما این چند تن
با آنکه از سرپرازی دولت آگاهی نداشتند در امری پادشاهی جوهر مردانگی و ... را
ظاهر گردانیدند .

در اثنای شورش و خیره که از سید ... سلطان ... شمشیر برسر اسب انداخت . اسب در جولانی بود ... [۲]

گردنِ اسپ را گرفته باز داشتند - و از روی چستي و چابکدستي برچهه را (که بدستِ راستِ آنحضرت بود) چنان حوالهٔ آن مُدبر فرمودند که بضربِ دستِ قدرت از سلاحِ او گذشته فرو نشست و به نیروی تائیدِ ایزدي در مقامِ کشیدن بودند که دیگربار کار فرمایند سنینِ آن شکست و او سراسیمه روی بگریز نهاده بود که سیه‌بختي دیگر آمده شمشیر بر رانِ مقدّسِ شاهنشاهي انداخت - نگاهبانِ حقیقي از آسیبِ آن حراست فرمود - و از دورباشِ نُور[٢] الٰهي راهِ ادبار پیش‌گرفت این بے سعادت اندک راه رفته بود که بخت برگشتهٔ خیره‌چشمی دیگر آمده نیزه بجانبِ آن پیشوای صورت و معنی حواله کرد - چیله گوجر بزخمِ برچهه او را مقهور ساخت - خدیوِ جهان از فزونیِ شجاعت و فراخیِ حوصله میدان‌آرای بود - و در میانِ چندین ازدحامِ بدگوهرانِ مقهور کارنامهٔ (که طرازِ کارنامهای باستاني تواند شد) بظهور آورد ٭ نظم ٭

یلِ اژدها کُش بگرز و به تیر ٭ سوارِ هزبر افکن و کُردِ گیر
نشــارند؟ خنجـــرِ سر فشان ٭ نشـــانند؟ خونِ گردن کشـان
گهی ریخت خون و که انگیخت گرد ٭ گهی خست پیل و گهی کُشت مرد

درین هنگام قولِ پادشاهي بهزاران[٣] خاطرِ دردمند نزدیک شد - چه سرخ بدخشي از بدذاتي و بیشرمي زخمي بیشِ این‌فوج آمده خبرهای ناخوش از جانبِ آن سرمایهٔ نظامِ عالم رسانده بود چون نظرِ شهریارِ شیردل برین‌فوج افتاد از وفورِ دوراندیشي و رزم‌آرائي متوجّهٔ قول شده آواز برآوردند که بهادران خود را زودتر رسانده کار این بےسعادتان بانجام رسانید - شجاعت خان و چندے از سعادت‌مندان آوازِ آن پیشوای ظاهر و باطن دریافته عنان‌ریز متوجّهٔ دفعِ آن تیره بختان شدند - و محمّد حسین میرزا و جمعے را (که دران[٤] عرصه گاهِ بےآزرمي میگشتند) یکبارگي برداشتند - بیشتر ازین بعضے از کارطلبانِ قول (چون سیّد محمود خانِ بارهه - و رای رایسنگهه و فرحت خان - و جمعے) بےتاب ازین‌فوج جدا شده نبرد آزمای شده بودند - و بحسنِ سطوتِ همّت و علوِّ اقبالِ شاهنشاهي نسائمِ فیروزمندي وزید - و شقائقِ بهروزي شگفت - و چنین فتحِ بزرگ (که عنوانِ فتوحاتِ جهانگشائي تواند شد) بظهور آمد - خدیوِ گیتي‌ستان مراسمِ سپاسِ ایزدي بدل و زبان و جوارح بتقدیم رسانده آهسته‌آهسته بصوبِ احمدآباد عنانِ اقبال تافتند هم تحقیقِ مبارزانِ اقبال‌مند و هم استکشافِ سببِ دیر رسیدنِ میرزا کوکه و لشکرِ گجرات میفرمودند که لعل کلانوت بعرض رسانید که سیف‌خان کوکلتاش جانفشاني کرده مسافرِ ملکِ تقدّس شد آن معدنِ مهرباني و منبعِ قدرداني را ازین سانحهٔ اندوه افزا توزّعِ خاطر دست داد - و بفروغِ

(٢) نسخهٔ [ب] قهرِ الٰهي (٣) نسخهٔ [ز] بهزبران (٤) نسخهٔ [ز] دران عرصه گاهِ بےآزار مي‌گشتند ٭

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قلب مقدس را جذب کنند .

و محصل این مباحثه [illegible] است که [illegible]

[illegible] گشت [illegible]

[illegible] حضرت قدسی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(که آن [illegible] در تعقیب این مباحثه بودند) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خود را بشارت میدهد و [illegible]

[illegible]

[illegible] .

(۲) نسخهٔ [ل] هم [illegible] .

درین‌هنگام (که خدیو عالم را از گذشتنِ این‌چنین مخلصِ صمیمی و دیر رسیدنِ میرزا کوکه انفصامِ ضمیرِ مقدّس بود) مبشّرانِ بارگاهِ تقدّس برای پاسِ[۲] خاطرِ همیشه‌بهارِ شاهنشاهي مژده برانگیختند - و خبررسانانِ سعادت‌پیوند بموقفِ عرض رسانیدند که محمّدحسین‌میرزا بدستِ اولیای دولت دستگیر شد - بر زبانِ اقدس رفت که اگر خردِ دوربین تجویزکردے خونِ اینچنین ناحق‌شناس خوردے - و در ساختهٔ کوکه بایں رنگ تسلّي‌پذیر شدے - امّا چه توان کرد که عاطفتِ فطري و رافتِ ذاتي[۳] درگسستنِ علاقهٔ نفسِ شریرِ او رامي‌ایستد - متارِ این‌حال آن کافرنعمتِ خود‌شناس[۴] حق‌مدان را بحضورِ اقدس آوردند - زخمے بر روی داشت - دران هنگام (که این مُدبر از فرِشکوهِ شاهنشاهي و هجوم‌آوردنِ بهادرانِ قول زخمي شده راهِ گریز پیش‌گرفت) پای اسپش بخارستِ زقّوم رسیده برزمینِ مذلّت مي‌افتد - گداعلي از یکّه‌های پادشاهي خود را رسانیده میگوید که بیا ترا ازین‌معرکه برآرم - او تن در مي‌دهد - و او را پیشِ اسپِ خود سوارکرده متوجّهِ بساطِ حضور میگردد - و یکے از ملازمانِ خان‌کلان در هنگامِ سوارساختن همراه میشود - چون بحضورِ والا آوردند هردو بتلاشِ جلدوی خدمت گرفتنِ میرزا را نسبت بخود میکردند - ایستادهای بساطِ قُدس او استکشاف نمودند - آن شوریده بخت (چون از خرابِ[۵] نقلتِ بیخبري برخاسته بود) حرفِ راست بر زبانِ او گذشت که مرا نمکِ پادشاهِ دین و دنیا گرفت - آن‌خدیوِ مردمي چون این‌شوریدهٔ شوربخت را بدان‌حال مي‌بیند دریای عاطفت بجوش مي‌آید - و حکمِ مقدّس صادر میشود که دستهای او را از پس گشاده از پیش ببندند - و به مانسنگهه درباري سپارند - و هم درین‌اثنا شاه مدد را (که کوکهٔ میرزا بود - و در بیدولتي همراز[۶]) بحضورِ اقدس آوردند - آنحضرت برچهرهٔ (که به نیروی بازوی تائیدِ ایزدي در دست داشتند) باو حواله فرمودند - همان زمان بمعرِ نیستي فرو شد - و مذکورِ بارگاهِ حضور گشت که در کارنامهٔ سرنال بهوپت برادرِ راجه بهگونت داس از دستِ او جامِ فنا درکشیده بود ٭

و از بدائعِ عواطفِ شاهنشاهي (که درینولا بظهور آمد) آنست که شهریارِ دادگر ایستاده محمدت و شکرِ الٰهي بجای مي‌آوردند - درین اثنا بقدرِ شورت شد - چون تفحّص نمودند بظهور پیوست که محمّدحسین‌میرزا از مانسنگهه درباری آب مي‌طلبید - فرحت‌خان چیله برین آگاهي یافته بدو دستِ خویش برسرِ او میزند - و شورش مینماید که در کدام آئین رواست که با چنین نادرالخراجي و شورانگیزي آب داده شود - آن سرچشمهٔ احسان و مهرباني از شنیدنِ

---

(۲) در [اکثرنسخه] پاداش (۳) در [چندنسخه] متقدسه (۴) نسخهٔ [ل] حق‌نشناس (۵) نسخهٔ [ز] خواب بیخبردي - و نسخهٔ [اب] بیخبري (۶) نسخهٔ [ب] همیشه همراه او بود ٭

[illegible]

[illegible] • [illegible] • [illegible]

و چون [illegible] چنان [illegible] • و [illegible]

[illegible] • [illegible] ([illegible] [illegible] [illegible] • [illegible] و [illegible] ([illegible] در مقام [illegible] • و [illegible] [illegible]) [illegible] [illegible] در مقام [illegible] • [illegible] که [illegible] [illegible] که شاه [illegible] است • آن [illegible] [illegible] بود • بعد از [illegible] که [illegible] می‌آید • [illegible] که [illegible] ([illegible] [illegible] که [illegible] در [illegible] • و [illegible] [illegible] • و [illegible] (که در [illegible] [illegible]) [illegible] • و [illegible] و [illegible] [illegible] • [illegible] •

یکی تن که با او بود [illegible] • [illegible] که [illegible] از [illegible]

چو سرسبزی داد یزدان پاک • [illegible]

و بنفس اقدس آمده [illegible] • و در [illegible] [illegible] بلند بر [illegible] قدس [illegible] • و حکم [illegible] و [illegible] [illegible] را دهشت چنان [illegible] بود که [illegible] گوش او [illegible] می‌شنود • و [illegible] در مقام [illegible] می‌درآمد • تا [illegible] آمده [illegible] • و [illegible]

(۲) نسخهٔ [اب] [illegible] • و نسخهٔ [ی] [illegible] (۳) نسخهٔ [ل] [illegible] •

و راجه بهگونت داس و چندے از بهادرانِ اخلاص‌گزینِ تیزدست قدرے پیشترک شده شروع در تیراندازي نمودند - و بر زبانِ حقیقت ترجمان گذشت که بےجلوي مکنید - و منتظرِ فتوحِ غیبي باشید - که عنقریب سرِ او را خواهند آورد - و درین شور و شغب بسعيِ راجه بهگونت داس و رای رایسنگهه بفرمودند تا محمّد حسین میرزا را (که سرمایهٔ شورش و فساد بود) از هم گذرانندند کسے را (که ایزدِ توانا خواهد که بکتمِ عدم فرو برد) عاطفت و مهربانيِ شاهنشاهي چه سود کند لیکن یگانهٔ آفرینش را (که متکفّلِ مقاصدِ او رافتِ الٰهي ست) همین سزد که منبعِ لطف و معدنِ عاطفت باشد - آن فوج که بشکوه مي‌نمود هرچند نزدیکتر شد پراگنده ترگشت - و اختیارالملک جدا شده با معدودے در سرعت اهتمام داشت که خود را از ورطهٔ هلاکت بساحلِ نجات کشد از صدمهٔ خار بستِ زقّوم از خانهٔ زین برروی زمین افتاد - سُهراب ترکمان (که از یکّهای پادشاهي بود) از دور قصد کرده از عقبِ او میرفت - درین پالغز رسیده دوشِ او را از بارِ سر سبک ساخت درین هنگام اقسامِ اضطرابِ بےدلانه کرد - و نا مردانه فرو شد *

و تفصیلِ حالِ این بیدولت آنست که با بسیارے از بخت برگشتها در محاصرهٔ احمدآباد اهتمام داشت - و خرسنگِ راهِ میرزا کوکه و قطب‌الدّین خان و جمعے دیگر بود - گرفتاریِ میرزا محمّد حسین و نصرتِ اولیای دولت را شنیده ازروی اضطراب گریزان میرفت - کورِ باطنان را کو چشمِ بینش‌پذیر و کجا دلِ دانش سگال که صلاحِ کارِ خود بینند - و سرانجامِ پیکار نمایند - آن سیه بختِ تبه[۲] روزگار خود با دویست کس از دستِ راستِ موکبِ مقدّسِ پادشاهي سراسیمه گذشت - و فوجِ کلانِ او با فیلانِ آراسته از دستِ چپِ آنحضرت غبارِ ادبار بر سرِ خود بیخته بخاکدانِ خسران گم شد و بتائیدِ ایزدي بخوبترین وجه صورتِ فتح در آئینهٔ مراد جلوه‌گر آمد - کارِ چندین هزار ساله در نه روز ترتیب یافت - چه روزِ اوّلِ عزیمت از دارالخلافه اکثر در وداعِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال سپري شده بود - و این روزِ نصرت را (که از مباديِ آن نزولِ اقبال فرمودند) حساب نتوان کرد از آنچه در معرکهٔ دارو گیر و هنگامهٔ زد و خورد از مخالفانِ تیره رای قالب تهي کرده بودند[۳] تا هزار و دویست کس بشمار درآمد - و آنچه زخمین برآمده در مزارع و مراتعِ حواشي و حوالیِ معرکه خاکِ زوایای فنا گشتند از پانصد کس متجاوز بودند - و آنها (که زخمین بیرون شتافته بتکاپوی سخت نیم جانے بدر بردند) نیز همین قدر تواند بود - زمانه بزبانِ حال تهنیت‌گو آمده باین مضمونِ طنطنهٔ اقبال و ترانهٔ نشاط ترنّم داشت *

* شعر *

مخالفانِ ترا یک بیک بدولتِ تو * زمانه در فتنِ آخرالزّمان انداخت

---

(۲) نسخهٔ [ا] تیرهٔ روزگار - و نسخهٔ [ل] تبه کار (۳) نسخهٔ [ل] تا دو هزار و دویست کس *

[illegible]

و چون [illegible]

(۲) نسخهٔ [ا] [illegible] نسخهٔ [ب] [illegible] و نسخهٔ [ل] [illegible] نسخهٔ [ل] [illegible]

[illegible] (۶) نسخهٔ [ب] [illegible] چگونه توانند [illegible]

[ل] چگونه توانند ادا کرد .

نقش بست - و عزیمت مراجعت مصمّم گشت) در دارالخلافه شرف ملازمت خواهند دریافت و اورنگ نشین اقبال دران منازل دلکشا در برآوردن پایهای مخلصان جان‌نثار و خدمت پذیری بندگان عقیدت‌مند پرداخته دست نوال برگشادند - و بعطایای گرانمایهٔ خسروانی هریک را بر اختصاص بخشیدند - و طوائف انام از خرد و بزرگ بنوازش پادشاهی کامیاب گشتند - میرزا کوکه نسبت ببعضی از ارباب عمائم و اصحاب انزوا شکوه گونه معروض داشت - که باین فتنه اندوزان هموار بودند - چون در نیرنگ خسروانی بی‌تصنّعی و بی‌تصرّفی آنها معلوم شد مشمول عواطف پادشاهی گشتند - ازانجمله از شیخ وجیه‌الدّین (که بعلم معقول و منقول متّصف بود - و بآداب قناعت و عزلت و اصلاح نفس اشتغال داشت) چنان ظاهر ساخت که اموال حرام‌خواران از خانهٔ این مرد برآمد - حضرت از شیخ پرسیدند که شما را بامثال این امور چه مناسبت - مولوی معروض رسانید که آشنائیها و شرم رو سبب آن شد که خانهٔ از خانهای خود را بآنها داده بودم چون آنقدر راستی از حال او ظاهر بود از شدائد روزگار ایمنی یافت - و همچنین فرزندان میرغیاث‌الدّین قادری را آوردند - که اموال اختیارالملک در خانهٔ ایشان بود - ایشان نیز بدوربینی و غریب پروری خدیو عالم نجات یافتند - و درهمین ایّام شیخ مظفّر خویش شیخ عبدالنّبی را (که صدر گجرات بود) حاضر ساخت - بیشتر این (براسطهٔ آنکه از آز و آرزو رشوتها از مردم گرفته) میرزا او را نقب پای زده بود - چون بنظر اقدس درآوردند در ظلّ فتوّت‌آباد شاهنشاهی درآمده سالم ماند و همچنین جمعی کثیر از مختلفان دولت را زخمی بنظر درآوردند - و از وفور مهربانی خدیو جهان نجات یافتند - و بعد ازان بجنابهای اعتماد خان گجراتی شرف ورود ارزانی داشته در انتظام روابط آن ملک آئینهای جهان‌آرائی قرار دادند - و ستم رسیدهای روزگار را بسیاسی داد و دهش تازه سیرابات شد - و شکست و ریخت حوادث تلافی و تدارک یافت - و خراب‌آباد عالم نضارت و طراوت نو پذیرفت *

و درین ایّام (که منازل اعتماد خان محلّ نزول قدسی بود) شجاعت خان از کزاف جبلّی پا از اندازهٔ اعتدال بیرون نهاده هرزه درائی بنیاد کرد - و نسبت بمنعم خان خانخانان حرفهای ناشایسته برزبان راند - هم ادب مجلس معلّی مرعی نداشت - و هم مراعات ترهٔ این دولت ابد قرین را (که حافظ حدود و مرتّب مراتب است) فرو گذاشت - (شرکه با بزرگترت از خود و اتکا سپه سالار دولت قاهره با ادب زیست نکند) بزم آرای سلطنت (هم بجهت مکافات کردار نکوهیدهٔ او - و هم بملاحظهٔ تربیت و هدایت - و هم بمحافظت عزّت برکشیدهٔ خویش)

(۲) نسخهٔ [ل] نشست (۳) در [چند نسخه] قنا - بمعنی قنا در طلب معبود *

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رخصت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

را تصرف گذاشتند ،

معاودت رایات جهان‌گشای بصوب دارالخلافه

(چون خاطر انتظام‌منش شاهنشاهی در عرض [illegible] روز از مهمات [illegible] فارغ شد) [illegible] عزیمت دارالخلافه [illegible] گشت ، و [illegible] شد ، روز دیگر قصبهٔ [illegible] مخیم سرادقات عزت گردید ، و [illegible] مقام فرمودند میرزا [illegible] را بمواهب خسروانی [illegible] ، و [illegible] رخصت [illegible] دادند ، و خواجه [illegible] (که [illegible] خدمت و [illegible] داشت ، و [illegible] رسانیده بود) بخطاب [illegible] گذاشتند ، که باستصواب میرزا [illegible] ، و [illegible] در منزل [illegible] شد ، و [illegible] دارالخلافه شدند ، و بدو منزل بقصبهٔ [illegible] شد ، و [illegible] موکب شاهنشاهی گشت ، و [illegible] (که [illegible] دلی [illegible] بودند) [illegible] بقصبهٔ [illegible] ، و [illegible]

(۲) نسخهٔ [ل] [illegible] (۳) [illegible] نسخهٔ [illegible] (۴) [illegible]

[illegible]

[illegible]

و خاص آرای و معاونت ظهور آمد ○

[illegible] در سمط تحریر کشیده - چنانکه ([illegible] در معرکه‌های حربیه و [illegible]) [illegible] [illegible] - [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] - و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خدمات شایسته [illegible] درگاه دولت آستان بوس [illegible] و بپایهٔ اعتبار شان در افزایش آمد - و [illegible] را بمراجعت آورده در سلک ملازمان آستان جلالت منسلک گردانید - و [illegible] را (که در تسخیر قلعهٔ مذکور بدست افتاده بود) نیز بدرگاه معلی آورد - و مشمول عاطفت بادشاهی گشت ○

و سبب از اصول نصرت مآل این فوج ظفر انتصام آنست که ظفرخان در اندک فرصت قلعهٔ متین مذکور را باستیلای تمام بتصرف درآورده متوجه [illegible] شد - و [illegible] را [illegible] بحث [illegible] قدوم امرای بادشاهی را سرمایهٔ افتخار خویش دانست - و [illegible] شتافته خدمات شایسته بجای آورد - و [illegible] [illegible]

(۲) در [بعضی نسخه] صحرا صحرا (۳) در [بعضی نسخه] [illegible] (۴) نسخهٔ [ب] [illegible] (۵) نسخهٔ [ل] شاهنشاهی (۶) نسخهٔ [ل] [illegible] ○

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاهنشاهی [illegible]

[illegible] پیش گرفت .

و [illegible] این [illegible] است [illegible]

کل می‌آمد . [illegible]

در [illegible]

[illegible]

[illegible] ناموس . [illegible]

[illegible] شاهنشاهی [illegible]

[illegible]

(١) نسخهٔ [ ] [illegible] (٣) نسخهٔ [ی] [illegible] (٤) نسخهٔ [ل] [illegible]

(٥) نسخهٔ [ل] [illegible]

و این معدلت[۲] را بفروغِ خردِ دوربینِ خود سرانجام بخشد - بنابران (معاملهٔ قانونِ داغ - و خالصه ساختنِ ممالکِ محروسه - و مراتبِ پایهای اعیانِ دولت مقرّر فرمودن - و در خورِ جمعیّت و خدمت و اخلاص و بےغرضي و کارطلبي رعایت کردن) در خاطرِ اقدس میگذشت که از مکامنِ قوّت بفعل در آرد - و (چون پیوسته مشاغلِ معنوي فراوان‌تر از مهمّاتِ صوري بود - و مخاطبے و معاونے لایقِ این کار نمي‌یافت) بعضے اوقات بمحرمانِ بزمِ مقدّس مذکور فرمودے - و راجه‌تودرمل بعرض رسانیدے که اندیشهٔ صواب پیرامونِ خاطرِ اقدس میگردد - و از عمومِ نا معامله فهمیِ عالمیان جزاین بدل نمیرسد - خصوصاً هرگاه بیشترے از عساکرِ نصرت‌طراز سخن شنو اخلاص‌گزین باشد - و بااین صلاحِ کارِ آن‌گروه وجههٔ همّت گردد - لیکن ظنِّ غالب آنست که منعم‌خان و مظفّرخان باین معامله راضي نباشند - و دریں‌هنگام (که مظفّرخان معامله‌آرای درگاهِ والا شد) با او این سخن درمیان آوردند - و او از خودآرائي و معامله نشناسي در رواجِ آن آئینِ مقدّس تساهل نمود و از نظرِ عاطفت افتاد •

نهضت[۳] موکب همایون باز بصوب بنگ و بهار - و سزا یافتن بد معاشان فتنه شعار

همگي همّتِ حقیقت‌اساسِ انجمن آرای سلطنتِ زمانِ مسعودِ ما آنست که ساکنانِ هر دیار از خرد و بزرگ باندازهٔ دریافتِ خود پرستشِ دادارِ بیچون نموده ظاهرِ خویش را با باطن همرنگ گردانند - و پای ادب از گلیمِ خود دراز نساخته در خود پرستي و خود آرائي نباشند - بلکه ازین‌پایه فراترک شده از اسبابِ انتظام شوند - تا چنانچه خطابِ باطلي را مستحق نباشند در خورِ القابِ عاطلي و معطّلي هم نگردند - و بهر دیارے (که گیتي‌خدیو لشکر کشید) و هر طایفهٔ (که از صدماتِ افواجِ جهانگشای متادّب گشت) تمامیِ نهمتِ جهان‌آرا اصلاحِ حالِ آن بلاد و هدایتِ آن‌گروه بود - لهٰذا دریں مدّت سلیمان کرراني (که ایالتِ بنگ و بهار داشت) (چون پیوسته اندازهٔ حالتِ خویش دانسته آدابِ فرمان‌برداري بجای مي‌آورد) سریرآرای اقبال همین صورتِ اطاعتِ ظاهري را ببهای فرمان‌برداریِ باطني خریدے - و آن گروه از عساکرِ فیروزي‌مندِ شاهنشاهي آسیبے ندیدے - و هرچند (بمقتضای خبثِ باطن در پیشگاهِ سیاست آوردني بودند) امّا دانای روزگار را چون ناظمیِ ظاهر ضمیمهٔ آرایش و انتظامِ باطني شده است

---

(۲) نسخهٔ [ا] و آئین معدلت را (۳) نسخهٔ [ا ی ل] همت گماشتن حضرت شاهنشاهي بتسخیر بنگ و بهار و لوازم این کار سرانجام دادن •

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و از سوانحِ مسرّت آرای این سالِ فرخنده ورودِ بهجت [illegible] من
که بانوی دودمانِ والا حاجی بیگم است - این مقدّسهٔ [illegible] (که [illegible]
حرمین شریفین تشریف آوردند) بارجودِ فرطِ علاقهٔ محبّت و [illegible] (که با [illegible]
داشتند) در دهلی اقامت‌گزیده بودند - و در جوارِ روضهٔ مقدّسهٔ حضرتِ [illegible] جنّت‌آشیانی
موائدِ افضال گسترده در لوازمِ خیرات و مبرّات بسر می‌بردند - درینولا (که فتحِ ملکِ گجرات
و جشنهای والا بظهور آمد) آن مخدّرهٔ سرادقاتِ کرامت روزِ مارِ اسفند بیست و [illegible] ماهِ الهی
برسمِ تهنیت تشریف آوردند - و شهریارِ قدردان باستقبال شتافته شرائفِ اعزاز و جانبِ احترام
بتقدیم رسانیدند - ایشان دخترِ طغائی والدهٔ حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی [illegible] میرزا
از ایشان بوجود آمده بود - و حضرتِ جنّت‌آشیانی ایشان را بسیار محترم و گرامی میداشتند
از زبانِ اقدسِ شاهنشاهی سامعه افروز گشتم که آن قدر عنایت و لطف (که از ایشان بنسبتِ من
بظهور می‌آمد) و آن مقدار علاقهٔ خاطرِ من (که بایشان بود) از اندازهٔ گفت بیرون است - و هرگه
برحقیقت آگاه نبود ایشان را والدهٔ حقیقیِ من انگاشتی - در زمانِ شش‌سالگی مرا دردِ دندان
بیقرار داشت - فرمودند که داروی مجرّب دارم - و برخاستند که آنرا بیارند - حضرتِ مریم‌مکانی
ازانجا که عالمِ حزم و احتیاط است در پیچ و تاب شدند که مبادا دارو بخوردِ من بدهند - و بجهتِ
ملاحظهٔ حضرتِ جنّت آشیانی اظهار نمی‌توانستند نمود - و سعی میکردند که مرا برخیزانده
بخانهٔ خود برند - و من جدائی از ملازمتِ این قدسی‌قباب نمیتوانستم کرد - دریناثنا دارو آوردند
و ازانجا (که مزاجِ زمانه می‌دانستند) و از فرطِ محبّتی (که بمن داشتند) پارهٔ ازان بی اظهار
امرِ میل فرمودند - و بعد ازان در دندانِ من مالیدند - هم خواطرِ ظاهربینان تسلّی یافت
و هم دردِ من تسکین گرفت •

و از سوانح آنست که سیّد محمود خان و سایرِ ساداتِ بارهه و سیّد محمّد امروهه را
با جمعی کثیر از دلاورانِ کارگذار برسرِ ولایتِ مدهکر (که بر نعمّت و تمرّد ایستاده بود) تعین فرمودند
و ساداتِ دادِ مردانگی داده آن ملک را بعمل آوردند - و اربابِ تمرّد را دست ازان ولایت کوتاه شد
و دران نزدیکی پیمانهٔ هستیِ سیّد محمود خان پُر گشت •

و هدرین سال میرمحسن رضوی مشهدی (که برسمِ رسالت در یورشِ اوّلِ گجرات بدکن
فرستاده بودند) پیشکشهای حاکمِ دکن و عرضه داشتِ او مشتمل بر فرطِ اطاعت و انقیاد آورده
سعادتِ ملازمت دریافت - و مجملِ این مفصّل آنست که درین هنگام (که محمّد حسین میرزا

(۲) در [چند نسخه] امیر دو •

[illegible]

در عموم مطالب و خصوص مقاصد (چه امور کلّی و چه کارهای جزوی) بر بساط نیازمندی بوده
توسّل بدرگاه کبریای احدیّت میفرماید - و از فرط حق‌شناسی از صفوتکدهٔ ضمیر بیرون‌شتافته احترام
منسوبان خانوادهٔ دادار پرستان را از لوازم این کار سترگ میشمارد - و با آنکه رموز شناسان جهان
صورت بل ظاهر بینان راستی‌منش این‌نام ارکان بیقین گرائیده‌اند (که روز افزونی سطوت[۲] صوری
و دولت افزائی معنوی و گشایش ملک ظاهر و باطن و حصول جلائل مستلذّات عنصری و روحانی
بیمامن ذات بی‌همال این یگانهٔ بارگاه آفرینش است) لیکن از کمال میمنت ذاتی و یزدان‌شناسی
و بلندی نظر دور بین آن جوهر یکتای نگین خانهٔ هستی برخود می‌افتد - و آنرا خاص از بارگاه
صمدیّت می‌داند - و لهذا همواره گاه بیضهای خاطر اقدس میگردد نخستین تجدید مراتب بازگشت
متبرّکهٔ ایزدی میفرمایند - و این را غازهٔ چهرهٔ اقبال میشمرند - درین هنگام چنان برپیشگاه ضمیر آسمان‌پیوند
پرتو می‌انداخت که چنانچه خدمت تسخیر ملک بهار و بنگاله ازان گونه صورت نگیرد - و در تیسیر
این مراد و تحصیل این مقصود زیارت مقدّس را بآن صوب نهضت باید نمود - بنابران مدارج توجّهات
قدسی بظهور آمد - و نوازش روضهٔ معینیّه را از این باب اندیشیدند برای انجام طرزهای استفتاح
و انجام ابتهاجهای نشئهٔ روز افروز غرهٔ اسفندارمذ ماه الهی موافق سه شنبه شانزدهم شوّال
نهضت موکب مقدّس بصوب اجمیر شد - و منزل اوّل در حوالی [illegible] - و چهار روز
درین مرحلهٔ دلنشین توقّف فرمودند - و طبقات انام کامروای ظاهر و باطن گشتند - خواجه عبدالشّهید
از درگاه معلّی مقدّس نموده رخصت شهر منازل گرد - و تربیت (که با انابت جهانگشائی به نوده
نزول اجلال فرمود) میرزا توقّف از فرط شوق و وفور اخلاص موسم بهار از تجربات رسید - و آنحضرت
برای کامروائی او قدمی چند مشایعت او نمانده مراتب دولت گردانیدند - و محصول جلائل تشکّرات
حصولی ساختند - و روز انتقال بیست و ششم اسفندارمذ ماه الهی در شهر کوشک اجمیر مخیّم
سرادقات عظمت شد - روز دیگر بامداد (چنانچه آئین آن شهسوار عرصهٔ صورت و معنی است - که قدم
ملک فرسا را بغبار آلود راه نیاز میسازند) بموقف منوّر توجّه نمودند - و در آمدهای نور دل بقعهٔ مقیده
بجای لوازم زیارت بجای آوردند - و ارباب احتیاج و سایر منسوبان این بقعهٔ گرامی بجزائل عطایای
شاهنشاهی حظّ وافر برداشتند - هم باطن را پایه بلند شد - و هم ظاهر بسعادت زینت گرفت
هم بزرگی نوکار را وقت خوش شد - و هم فرودستان زمانه را آسودگی بدید آمد - بعد از استیفای
مراسم زیارت بسلالهٔ دانشان (که درخلوهٔ نزدیک بالتمام پیوسته بود) بفرّخی و خجستگی نزول اجلال[۴]

(۲) نسخهٔ [ل] سطوت صوری و دولت افزائی و گشایش (۳) نسخهٔ [ب ی] دایر (۴) نسخهٔ
[ی] اقبال ٭

فرمودند - و توجّهِ عالي در بر انداختنِ اربابِ تمرّد و عصیان و نواختنِ اصحابِ عقیدت و انقیاد مبذول داشتند - و رای‌رامداس را (که بکاردانی و آهستگی اتّصاف داشت) بدیوانیِ سرکارِ اعلی منسوب گردانیدند - و حکمِ جهان‌مُطاع نفاذ یافت که دفترداران بدستورِ سابق کسانِ راجه تودرمل باشند - تا هم مهمِّ دیوانی از دور بودنِ راجه اختلال نپذیرد - و رقمِ عزل برحالِ او کشیده نیاید و هم خدمت گزینی را اعتبار افزوده گردد *

آغاز سال نوزدهم الٰهي از تاریخ جلوس شاهنشاهي

یعني سال مهر از دور دوم

درین موسم (که بهارستانِ معنی در جلوه‌گری بود) صیتِ قدومِ نوروزی ظاهر را همرنگِ باطن گردانید - و باطن را از صفای ملکوت فراتر برده تقدّسِ لاهوت بخشید * * بیت *

باز گشته دران شکفته حریم * حجرۀ غنچه از کلیدِ نسیم
گل کُله برفشانده از سرِ خویش * دلقِ صدتوی کرده در برِ خویش
عندلیبان بصیحۀ(۲) تهلیل * سبحه گردان و لب(۳) بذکرِ جمیل
گل بمغزِ جهان شمامه زده * شاخ بر نطعِ گل عمامه زده

روزِ پنجشنبه پس از سپری شدنِ یک ساعت و چهل(۴) و یک دقیقه هفدهمِ ذی‌القعده (٩٨١) نهصد و هشتاد و یکمِ قمری نور افزای صورت و معنی پرتوِ خاص ببرجِ حمل انداخت - و خاکیانِ افسرده را چون افلاکیانِ مقدّس زیب و زینتِ تازه کرامت فرمود - و آغازِ سالِ نوزدهم از دورِ دوم بخرّمی و فرخندگی شد - آن گوهرِ یکتای خلافت در روضۀ معینیّه جشنِ بزرگ ترتیب داد و مجلسِ والا انتظام یافت - عطرِ گلهای بهارِ صوری و معنوی و بخورِ عنبرآمیزِ نشأۀ ظاهری و باطنی هوای شادروانِ محفلِ اعلی را غالیه سای و دماغِ مجلسیانِ جشنِ قدسی را بعطرسائی نافه گشای گردانید - اربابِ ظاهر به مسرّت‌آرائیِ خاطر پرداخته دادِ دلگشائی میدادند - و صوفیانِ صفّه‌صفا در وجد آمده آستین بردو جهان می‌افشاندند - تمامِ روز و شبِ آن دریادل گنجینۀ بخشش از زرِ سرخ و سفید خوان خوان و دامن دامن برحاضرانِ بارگاهِ اقدس اکرام فرمود - و عمومِ خلائق فیضِ وافر یافتند - و دلهای آرمندان آرامش گرفت *

و درینولا (که موکبِ همایون خطۀ دلگشای اجمیر را بنورِ معدلت صفای خاص بخشیده بود) بمسامعِ اقبال رسید که چندرسین پسرِ راجه مالدیو از بیخردی و بےطالعي

---

(۲) نسخۀ [ب] بچهچه تهلیل (۳) در [چند نسخه] دل (۴) نسخۀ [ل] چهل دقیقه *

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(٨)

[illegible]

(٩)

[illegible]

(١٠)

[illegible]

[illegible]

(١١)

[illegible]

مستمالِ عواطفِ شاهنشاهي ساخته سرکارِ سارن بجایگیراو مقرّرکرد - او برای اطمینان و دلجمعیِ لولیای دولت و گرمیِ هنگامهٔ خود پیوسته در استیصالِ مخالفان سخنانِ دلنشین بردیباچهٔ ظهور مي‌نگاشت - ازانجمله بپرتوِ بیان روشن ساخت که دوکار ناگزیرِ وقت است - تا بتائیدِ آسماني این عقدهٔ مشکل نمای گشایش یابد - نخستین بندِ دربای پن‌پن را باید شکست - تا دربن موسم آبهائ (که روی باین حدود آورده هر روز در افزوني ست) در آبِ گنگ بریزد - و گرنه آبها اطرافِ قلعه را خواهد فرو گرفت - و کار برمحاصران دشوار خواهد شد - دوم آنکه بکار فرمائیِ تدبیر و نیروی تیزدستي حاجي‌پور را از دستِ تصرّفِ غنیم مستخلص باید گردانید - که بیشتر آذوقِ قلعه ازان معمورهٔ است - منعم‌خان تسخیرِ حاجي‌پور بخان‌عالم فرمود - او پاسخ‌آرای شد که من از بارگاهِ شاهنشاهي بهراولیِ این لشکر مامورم - و ازین‌گفتگوی این معامله در التوا مانده بانجام نرسید و مجنون خان و طایفهٔ از بهادران بجهتِ شکستنِ بند مقرّر شدند - این مبارزانِ سعادت پیوند شباشب رفته آن‌خدمت بطرزِ دلگزین بتقدیم رسانیدند - و بآئینِ شایسته عقدهٔ این‌کار گشوده‌آمد و از نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهي آنکه سلیمان و بابومنکلي[2] از کبارِ آمرای غنیم (که بپاسبانیِ این بند هوش افزای بودند) دران‌شب بخوابِ غفلت غنودند - و از خجالتِ کارِ خود آوارهٔ براریِ ادبار گشته روی بجانبِ گیورا گهات نهادند *

و (چون محاصره بامتداد کشیده بود - و عنانِ همّتِ والا بتسخیرِ دیارِ شرقي میلانِ انعطاف داشت) بوصولِ عرائضِ منعم خان عزیمتِ جهان‌گشای مصمّم شد - و موکبِ جهان‌نوردِ شاهنشاهي بتایدِ اقبال از فتحپور بآگره نزولِ اجلال فرمود - و بوارقِ اهتمام در انتظامِ اسباب و موادِ این یورشِ عالي از پیشگاهِ اجلال تافت - و بترتیب و تنسیقِ کشتیهای بزرگ و ابداع و اختراعِ این‌کارگاهِ شگرف چابک دستانِ خدمت‌گزین مخصوص گشتند - و بتلقینِ عقلِ دور بین مقرّر شد که حضرتِ شاهنشاهي با شاهزادهای گرامي و بعضے پردگیانِ سرادقِ عصمت و خلاصهٔ مقربانِ بساطِ بزم و رزم برکشتي نشینند - و دیگر عساکرِ اقبال و اردوی بزرگ از راهِ خشکي روانه گردد و سزاوارانِ کارگذارِ خدمت درست (که غیبتِ شان برحضور چیره دستي نماید) باحضارِ عساکر تعین شدند - و شاهنشاهِ گیتي‌ستان در دارالخلافهٔ آگره بسرانجامِ این یورش توجّه داشته جهان‌آرائي را عبادتِ ایزدي شمردند *

دربن‌هنگام نقش‌بندِ این‌نگارین‌نامهٔ ابوالفضلِ مبارک بموجبِ اشارتِ عالي و بشارتِ غیبي بسجدهٔ درگاهِ مقدّسِ شاهنشاهي سربلندي یافت - و بتائیدِ الٰهي نخوتِ خودپرستي را آغازِ چاره‌گري

---

(۲) نسخهٔ [ز] بابومنگلي *

[illegible]

[illegible]

(که هنرمندانِ کار شناس در سطحِ زمین نتوانند پرداخت) در کشتیهای فسیحِ فضا تعبیه نمودند و سرِ هریکی ازان خانهای آبي را بصورتِ یکی از جانوران ساخته نظّارگیان را پالغزِ نظر گردانیدند و متصدّیانِ اشغال برای هر کارخانه (که بمنزلهٔ ملکی[۲] ست) کشتیهای بزرگ ترتیب دادند - مخصوصانِ عتبهٔ اقبال نیز در خورِ حالت و مکنتِ خویش منازلِ حیرت افزای بر سطحِ آب انتظام بخشیدند شگرفیِ فنونِ طرّاحي و نظر فریبیِ مراتبِ آشیانها[۳] و تعجّب آرائیِ رفعت و لطافتِ پایها[۴] و تعدّدِ نشیمنها و بوالعجبیِ منظرها و نفائسِ پوششهای آن نوادرِ مخترعات اگر راقمِ این منشورِ اقبال از قرارِ واقع گوید زمانیان آنرا از قسمِ مبالغاتِ دبیران انگارند *

و از سوانحِ آنکه حضرتِ شاهنشاهي برای تربیت و برآوردن از حجاب خدمتِ سرکردنِ اردوی[۵] بزرگ و سرانجامِ آن بنامِ مظفّرخان مقرّر ساختند - و او از فسادِ جوهرِ عقل در قبولِ این شغلِ سترگ سخنانِ بے حساب بعرض رسانده بارِ دیگر از نظرِ عاطفت افتاد - و این کار بمیرزا یوسف خان رضوي مفوّض شد *

و از سوانحِ آنکه درین هنگام (که راياتِ همایون متوجّهِ بلادِ شرقي بود) نامنتظمیِ صوبهٔ گجرات بسمعِ والا رسید که پسرانِ اختیار الملک سر بشورش برداشته اند - میرزا کوکه را بجلائلِ تفقّداتِ شاهنشاهي اختصاص بخشیده رخصت فرمودند *

یورش[۶] موکب مقدس شاهنشاهي از راه دریا

بصوب دیار شرقي

قانونِ سلطنتِ کبری و آئینِ فرمان دهانِ دادگر (که انتساقِ مهمّاتِ دیني و دنیوي و انتظامِ ضوابطِ صوري و معنوي باز بسته بآنست) اقتضا مي فرماید که (چنانچه بر ذمّهٔ فرمان پذیرانِ سعادت مند بدادهٔ قناعت گزیدن طُغرای لزوم دارد - تا از[۷] برای گرد آوریِ آنچه در دست نیست پراگنده دل نباشند - و پای ارادت از اندازهٔ سعادت بیرون نیارند) همان نوع فرمان روایانِ انصاف گزینِ معدلت دوست را لازمِ فطرت و فرضِ وقت است که بر مملکتها (که در تصرّف داشته باشند) اکتفا نفرمایند - و دل در تسخیرِ ملکِ دیگر بستن را از عباداتِ گزیده شمارند - و نکته ایست بس روشن

---

(۲) نسخهٔ [ي] فلکی ست (۳) نسخهٔ [ا] آستانها (۴) نسخهٔ [ل] خانها (۵) نسخهٔ [ي] اولیای اردوي بزرگ (٦) نسخهٔ [ا] یورش موکب شاهنشاهي بصوب بلاد شرقي - و نسخهٔ [ب] نهضت موکب مقدس شاهنشاهي بدیار شرقیه از راه دریا - و نسخهٔ [ل] گشایش بهکر به نیروي اقبال روز افزون (۷) در [چند نسخه] تا بنقد از برای *

که دور بینان را بسواد دیده باید نوشت - دانش‌پروران انصاف گرای از شناسائی مزاج زمانه گفته اند که این معمورهٔ عالم (که از رهگذر بی‌توجّهی عالی فطرتان انقسام پذیرفته) اگر بیکی از فراخ حوصلهای کاردان دادگر قرار گیرد هرآینه غبار اختلاف فرو نشیند - و جهانیان آسایش یابند ازین است که چمن‌آرای اقبال زمان ما پیوسته در بند ملک و تسخیر ولایت دیگر است •

و چون سرانجام این یورش عالی صورت گرفت شهاب‌الدین احمدخان را (که وکیل دیوان خالصه و رانق و فاتق این خدمت گرامی بود) در آگره گذاشتند - و درین اثنا طیّب[۲] خان را معزول ساخته رای پهکرداس را مستوفی تمام ممالک محروسه گردانیدند - و رای پرکهوتم را بمنصب بخشیگری خلعت امتیاز بخشیدند - و پادشاه صورت و معنی دل در خدا و شست در آسودگی خلائق بسته بتایید توفیق ایزدی روز دیبادذر ششم تیرماه الهی موافق سه شنبه بیست و نهم صفر بدولت و اقبال با شاهزادهای والا گوهر و مخدّرات تتق عصمت در کشتی نشستند • ابیات •

ساختند از صنعت کار آگهان • خانه گردنده بگرد جهان
نادرهٔ حکم خدای حکیم • خانه روان خانه‌نشین مقیم
اهل سفر را همه بر روی کار • همره او ساکن و او در سفر

و اسامی[۳] مشاهیر مقرّبان بساط حضور (که درین یورش همایون بسعادت همرهی اختصاص یافتند) بدین تفصیل است - راجه بهگونت داس - راجه مانسنگهه - زین خان کوکه - شهباز خان - صادق خان قاسم‌خان میربحر - راجه بیربر - جلال‌خان - میرزاده علی‌خان - سیّد عبدالله خان - مادهو سنگهه نقیب خان - قبر خان - میر شریف - نیابت خان - سیّد محمّد خان موجی - حکیم عین‌الملک ملک الشعرا شیخ فیضی - بهلول خان - و از اهل سعادت شیخ عبدالنّبی صدر و مخدوم الملک و قاضی یعقوب و برخی دیگر شرف حضور داشتند •

و از غرائب آنکه دو فیلی کوه‌پیکر باد رفتار را همراه گرفتند - فتح‌تلی بال سندر با دو ماده فیل در یک منزل جای کرد - خوبیهای این فیل از اندازهٔ گفت بیرون است - با سطوت صف شکنی و کوه‌اندازی کمال تمکین و غایت وقار گلگونهٔ چهرهٔ حال او بود - در عین مستی دستان هوشیاری او ظاهر میشد - به اشارت فیلبان پای از اندازه[۴] بیرون ننهادست - دیگر فیل حسن‌نام (که همتای آن بیمه‌نال بود) با دو ماده فیل در کشتی دیگر آرامش گرفت - و دیده این معنی تعجّب افزای بود - از کثرت اقسام کشتی و انداختن بادبانهای آسمانی ارتفاع و تلاطم امواج دریا و شدّت باد و طغیان سحاب و امطار و تصادم صواعق و درخشیدن بوارق غریب حالتی نمودار بود

(۲) نسخهٔ [ا ب] طبیب (۳) نسخهٔ [ا ب] اسامی منزلان (۴) نسخهٔ [ب ی] اندازهٔ کار •

[illegible]

[illegible]

از محاسبهٔ نفسانی فارغ نشدے - و برای تقویتِ این نسبت و پرده آرائی نغمه‌سنجانِ دلفریب زمزمهٔ علائق‌گسل و ترانهٔ شوق‌افزا درحواشی و حوالیِ بارگاهِ مقدّس سرائیدے - و در بسیارے از اوقاتِ حضور میر شریف برادرِ نقیب‌خان کتابِ عشقیّه(۲) را بآوازِ دلنشین میخواند - و آنحضرت بارها از نقابِ استتار برآمده رقّت می‌فرمودند - و مژها تر میداشتند - یا ربّ این دریای دانش و بحرِ آگاهی از وزیدن تندبادِ نادانی و بیراهه رفتنِ مردم قطراتِ اندوه میریخت - یا برای تعلیمِ نرم‌دلی و نیاز مندیِ سنگین‌دلانِ انجمن این گلاب ریزان بود - یا از هجومِ اشغالِ معنی از نگارخانهٔ صورت بتنگ آمده غمگساریِ خویش میفرمود - یا از فراخیِ حوصله و بےمنتها بودنِ بحرِ فیضِ ایزدی گنجهای معنی را اندک دانسته از معدنِ دانائی غم‌نایافت می‌تراوید *

* قطعه *

بر کشتیِ نوح ناخدا میطلبم * درخانهٔ خویش آشنا میطلبم

یعقوب نیم هیچ‌کسم درچه نیست * حیرت دارم که من کرا می‌طلبم

و پیشتر ازان (که راياتِ نصرت شعاع از مستقرِّ سلطنت نهضت فرماید) عرائضِ خانخانان و دیگر اُمرای عظام برین‌نمط می‌آمد که اگر نهضتِ موکبِ مقدّس تا جونپور اتّفاق افتد هرآینه صلاحِ دولت است - و دربن‌صورت داؤد بناگزیر آوارهٔ دشتِ ادبار خواهد شد - و برزبانِ اقدس (که ترجمانِ اسرارِ الٰهی ست) میگذشت که این سخنے بیش نیست - و تا آنکه همای عظمتِ ما سایه بران عرصه نیندازد و شاهبازِ جلالِ ما درهوای آن ملک پر و بال نگشاید صیدِ این آرزو صورت‌پذیر نیست - لیکن همّتِ والا (نظر برتربیتِ بندهای خویش) چنان میخواست که لوای این فتح از ملازمانِ عتبهٔ اقبال ارتفاع یابد - بنابران بحکمِ مقدّس کشتیها را از دریای(۳) کودی بالا کشیدند که در جونپور لختے توقّف افتد - تا (آنچه اُمرا عرضداشت مینمودند - و از بارگاهِ اقبال جواب صادر میشد) دلنشینِ خرد و بزرگ شود - لاجرم روزِ مرداد هفتمِ امرداد ماهِ الٰهی راياتِ اقبال در حدودِ موضعِ بهرابیج از اعمالِ پرگنهٔ کراکت نزولِ دولت فرمود - و روزِ دیبآذر بموضعِ یحیی‌پور از توابعِ جونپور وقوفِ معدلت داشت که عرائضِ اولیای دولت بموقفِ اجلال رسید که (اگر چترِ فلک شکوهِ شاهنشاهی زودتر سایهٔ عاطفت برفرقِ این گروهِ اخلاص‌مند اندازد) هرآینه این عُقدهٔ دشوار بآسانی گشوده گردد - و بموجبِ استشارهٔ عقلِ کامل (که ناظمِ مراتبِ سلطنت است) روزِ آذر شاهزادهای اقبال مندِ سعادت منش و مقدّسانِ شبستانِ عصمت را براهِ آبِ کودی رخصتِ جونپور فرمودند - و حکیم‌الملک و شیخ‌احمد و اخلاص‌خان و جمعے دیگر از ملازمانِ عقیدت‌مند را بخدمت و ملازمت گذاشته خود علمِ معاودت افراخته متوجّهِ پتّنه شدند *

(۲) در[اکثر نسخه] عشیقه (۳) نسخهٔ [ب زي] از راه دریا بالا *

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اسیرِ چنگالِ قهرِ پادشاهي نشود - و بارِ دیگر بسعيِ شکاریانِ اقبال گرفتار گردد - و غائبت شمان شد که پرتوِ غیبي (۲) بر مرآتِ خاطرِ اِشراق‌پذیر تافته بود (۳) - چنانچه شرحِ آن باسانِ قام خواهد آمد *

روزِ تیر سیزدهمِ امرداد ماهِ الٰهي داس‌پور (که بر ساحلِ گنگ است) آرامگاهِ بختیانِ ریگِ دریا و لنگرگاهِ کشتیانِ بادپا شد - اعتماد خان خواجه سرا از محاصرهٔ برسمِ استقبالِ موکبِ منصور بکشتيِ تیز رو نشسته باحرازِ دولتِ بساط بوس سرافراز آمد - و حقیقتِ موافق و مخالف را بعرضِ اقدس رسانید - و غنیم را بغایت قوي وا نمود - انجمن‌آرای اقبال برای انبساطِ دلهای خواص پردهٔ از غیب برداشته نویدِ نصرت و فیروزمندي رسانید - و بجهتِ اطمینانِ خاطرهای شوریدهٔ عوام سیّد میرکي پسرِ میر عبدالکریم جفری اصفهاني را طلب داشته باستخراجِ احوالِ این یورش و استکشافِ اوضاعِ استقبال مامور گردانیدند - و او بآئینِ ضوابطِ این فن مفرداتِ حروف را استنباط (۴) نموده از ترتیب و تالیفِ این بیت بر آورد * * بیت *

بزودي اکبر از بختِ همایون * برد ملک از کفِ داؤد بیرون

ظاهر بینانِ سادهٔ لوح را از صورتِ این واقعه دستاویزِ تسکین سرانجام یافت - و حیلهٔ جویانِ تاویل طلب را روزِ فتح عرقِ خجالت بر رو نشست - و درانولا (که بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال فرمودهٔ یورشِ مملکتِ شرقیّه را سامان میفرمودند) نیز میرِ مذکور را بجهتِ تسلّیِ خواطرِ ظاهربینان باستخراجِ مطلب حکم فرمودند - و میر این بیت بر آورده بود * * بیت *

گرچه باشد لشکرت جرّار بےحدّ و شمار * لیک باشد فتح و نصرت در قدومِ شهریار

روزِ گوش چهاردهمِ امرداد ماهِ الٰهي (که گذرِ چوسه (۵) لنگرگاهِ جهازهای کوه پیکر شد) عرضه‌داشتِ خانخانان نویدِ فتحِ مجدّد رسانید - و تفصیلِ این مژدهٔ بهجت (۶) افزا آنکه از رنود و اوباشِ افغان بسرکردگیِ عیسي‌خان نیازي (که در کارزار نمودن و کار سر کردن علم بود) بر مورچلِ قیاخان ریختند و جنگِ عظیم در پیوست - و از مورچلهای لشکرِ منصور برخي از تیز دستانِ عرصهٔ جلادت خود را رسانیده دادِ مردانگي دادند - و به نیروی اقبالِ شاهنشاهي و ثباتِ پایِ قیا خان و رسیدنِ راجه تودرمل غنیمِ غبارآلودِ هزیمت گشت - و مبارزانِ دولت گلچینِ نشاط شدند - و عیسي‌خان بدستِ یکي از غلامانِ لشکرخان (بے آنکه او را شناسد) غبارِ نیستي بر فرقِ ادبارِ خود بیخت از استماعِ این مژدهٔ نصرت (که مقدّمة الجیشِ فتوحات تواند بود) لشکرِ اقبال را صیتِ ابتهاج فرو گرفت - و از غایتِ عاطفت عرضه‌داشتِ خانخانان را بجنس پیشِ حضرتِ شاهزادهای اقبالمند

---

(۲) نسخهٔ [ی] الهام غیبي (۳) نسخهٔ [ل] اشراق پذیرفته بود (۴) در [بعضِ نسخه] استناد
(۵) ۰ [چند نسخه] جوسا - و در [بعضِ] چوسا (۶) نسخهٔ [ي] بهجت بخش *

[illegible]

[illegible]

[illegible]